

اثر، ژول ورن

۲۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا



اوربیتال

۲۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا



مترجم : حمید

تعداد : ۵۰۰۰ نسخه

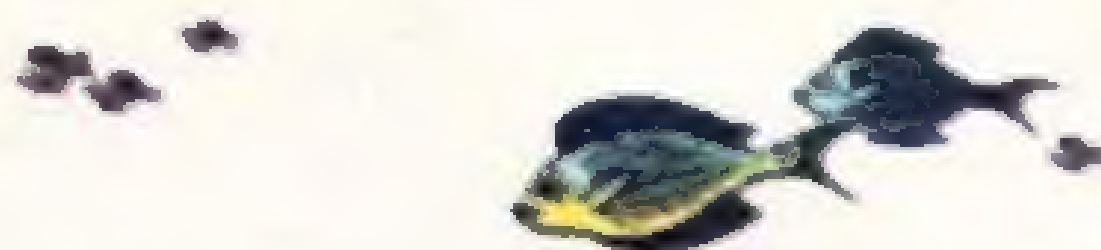
نوبت : چاپ اول

تاریخ نشر : پاییز ۱۳۶۱

انتشارات اورینتال

مرکز پخش : انتشارات زمین ۳۰۵۲۲۶

انتشارات کتابان ۶۲۲۷۲۱



در آغاز سال ۱۸۶۸ میلادی شایعه شگفتی در جهان طنین انداز شد که یک هیولای اسرارآمیز دریائی به گشتی‌ها حمله کرده و آنها را به قعر دریا می‌فرستد.

با انتشار این شایعه، گشتی توپ‌دار و مسلح آبراهام لینکلن برای نابود کردن و از میان برداشتن این هیولای وحشتناک و اسرارآمیز راه دریا را پیش گرفت.

با این گشتی آقای پروفسور "آروناس" متخصص موزه پاریس، خدمتکار او و استاد صیادان و ماهیگیران دنیا آقای "ندلاند" سفربر ماجرای خود را شروع کردند.



انتشارات اوریزینال : تلخن ۶۲۲۷۲۱ - ۲۰۵۲۲۶

نام کتاب : ۲۰۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا

نویسنده : ژول ورن

مترجم : حمید

چاپ : خدمات چاپی

لیتوگرافی : رنگین‌کمان

نوبت : چاپ اول شهریور ۱۳۶۱

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

پس از یک سلسله گشت
و گذار طولانی...



ابراهام لینگلن نیز بنوبه خود بوسیله غول
و جشتناک دریاها بر جای خود میخکوب شد.



و پس از چند دقیقه گشتی
غرق شد.



در حالیکه گشتی نوپ‌دار آبراهام
لینگلن در هم می‌فلطید و بقدر دریا
فرو میرفت سر نشینانش با آویزان
شدن بیک تخته و دکل گشتی می-
کوشیدند جان خود را نجات بخشند



پرفسور، چوب را
محکم بگیر!

اگر ما نتوانیم خود را از
این مهلکه نجات دهیم
هیچکس وجود چنین هیولائی
را باور نخواهد کرد.



هنگامیکه چادر شب بر روی
روشنی روز سایه می‌افکند
سرگردانیان دریا به یک
جزیره کوچک و اسرارآمیز
رسیدند.

پرفسور ما کجا هستیم؟

خیلی مهم نیست، سعی کنیم
قدم بر روی زمین بگذاریم سپس
خواهیم دید کجا هستیم!





بله! البته یک هیولا
از جنس وزله‌های فولادی
میخ بروج شده...!



اما... اما... خدای
من... ما روی هیولا هستیم!



هی پروفیسور، نگاه کنید! یک پست
فرماندهی کشتی... مثل اینکه آدم
آنها هدایت می‌کرده است!

و با وسیله
یک دیو!



هی... هی!...
کسی اینجا نیست؟



در اینجا پروفیسور آروناس، خدمتکارش و آقای "تدلاند"
متوجه می‌شوند که هیولای وحشتناک که تمام کشتی‌ها را
در دریا فرو می‌کند، چیزی جز یک زیردریایی عجیب و
غریب نیست.

نگاه کنید...
این دریچه باز
است.



اوه... عجب جالبه...
یک زیردریائی...!



بروفسور احتیاط کنید



از جواب خبری نیست...
بنابراین من مبروم پائین



ولسور آروناکی تعجب زده و متحیر
از انانی که در آن نقشها نگاهدار
می شد گذشت... ولی هیچک از
کارکنان و خدمه آنها ندید

چه چیزی ممکن
است پشت این پرده
وجود داشته باشد؟



راستی چه کسی این
زیردریائی را ساخته است؟



اوه... چه سالن
شگفتا انگیزی!



خدمتکار! ندانند! بیایید
به بینید

اوه... به این مردها که در نه دریا هستند نگاه کنید!



در آنطرف شیشه عظیم زیردریایی که سالن غنم می شود دوستان ما شاهد رژه رفتن دسته جمعی ماهی در نه دریا هستند. این دیگر چه ماجرای جدید و تازه ای است؟



بندتر میروند آن مردی که از همه بلندقدتر است رئیس آنهاست.



بله، بدون شک او کاپیتان این زیردریایی عجیب و غریب است!

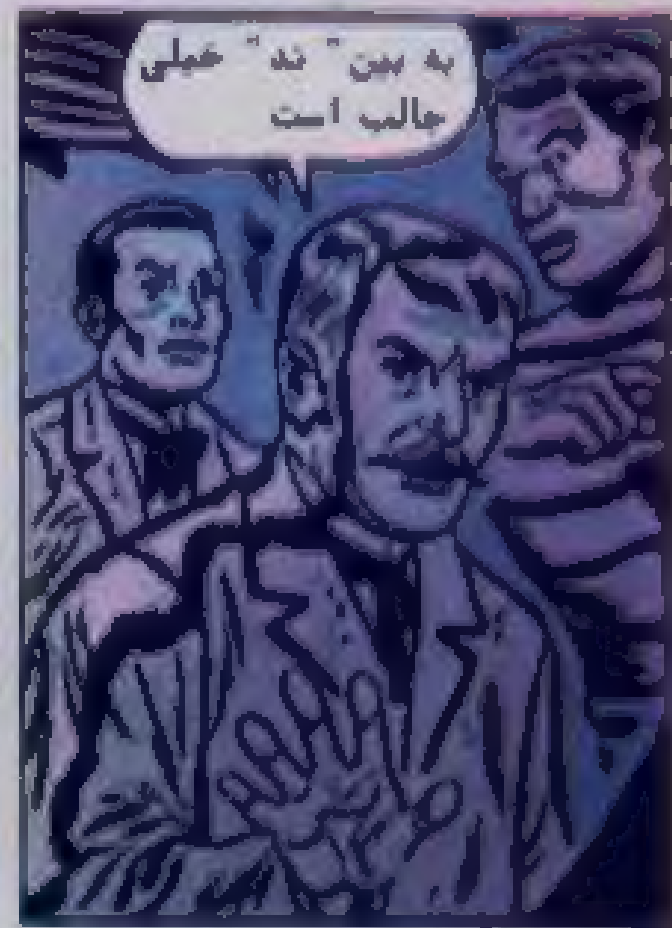
اینطور که پیدا است... دارند یکنفر را به خاک می سپارند. آیا خواب می بینم؟



اوه دارند می آیند. اگر ما را در اینجا غافلگیر کنند کارمان ساخته است!



به بین "ند" خیلی جالب است



من آب شور دریا را بر مردن در اینجا ترجیح می دهم!



منهم همینطور!

ما سرشپهان گشتی توپ‌داری
 هستیم که متأسفانه صبح امروز به
 زبردربانی شما اصابت کرد و
 غرق شد و به غیر دریا رفت



آره... مثل اینکه دیروز خبر داده... پروفسور و همراهانش در
 حال فرار رودرروی مردانی فرار می‌گیرند که تا چند لحظه پیش
 سرشپهان شما بودند



نه... آقای عزیز، به آن
 تعبیری که شما فکر می‌کنید
 البته که نه...!



این گشتی توپ‌دار قصد داشت به
 اسرار شکست‌انگیز کاپیتان "نمو" دست
 پیدا کند ما هم آنرا نابود
 کردیم...!



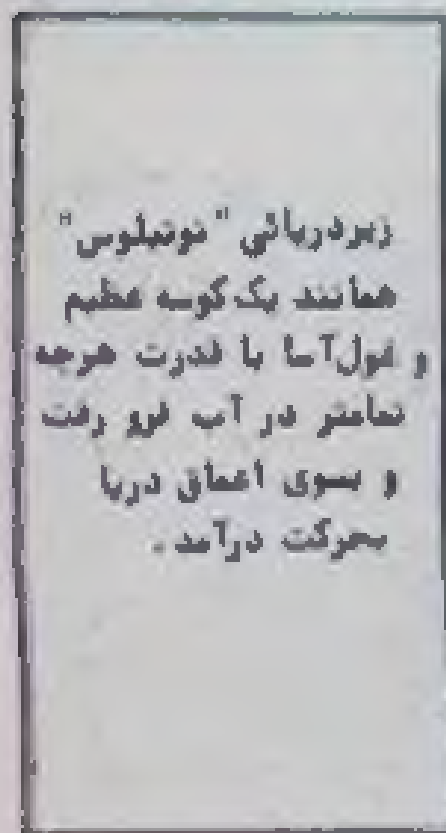
آقای پروفسور آروناکس؟! ها... من
 تعداد زیادی از کتابهای شما را مطالعه
 کردم اما باید بگویم که شما هنوز از اطلاعات
 بسیاری در مورد زندگی در اعماق دریا بی‌خبر
 و ناآگاه هستید!



من کاپیتان "نمو" فرمانده
 زبردربانی "نوتیلوس"...
 شما کی هستید؟



این آقای ندلاند استاد مایه‌گیری و
 صیادی است... اینهم خدمتکار من است
 و من هم "پیر آروناکس" از موزه پاریس
 با شما صحبت می‌کنم!



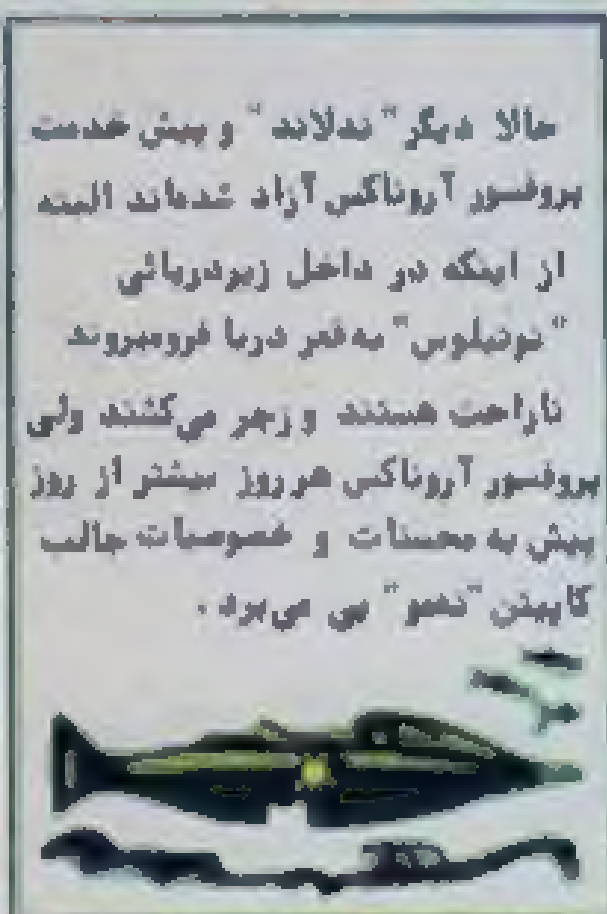


و یا... آن را نباید سازد



چطور شما موفق شدید یک چنین وسیله تحسین برانگیزی را که حیرت انگیزترین پدیده در علوم انسانی است بوجود آورید؟

یک چنین دستگاهی قادر است انقلابی در دنیا بوجود آورد!



حالا دیگر "ندلاند" و پیش خدمت پروفیسور آروناکس آزاد شد و از اینکه در داخل زیردریائی "نوتیلوس" به قعر دریا فرو نبرند ناراحت هستند و زجر می کشند ولی پروفیسور آروناکس هر روز بیشتر از روز پیش به محسنات و خصوصیات جالب کاپیتان "نمو" پی می برد.



زیردریائی "نوتیلوس" آب را می شکافت و به قعر دریا فرو میرفت البته این زیردریائی عجیب و شگفت آور به نقطه ای هدایت می شد که فقط و فقط کاپیتان "نمو" از آن با اطلاع بود.



این دریا با همه عظمتش بمن تعلق دارد! من واقعا احساسی آزادی می کنم!



روی زمین... مردم گرسنه هستند و از فرط گرسنگی یکدیگر را می درند... اما در اینجا صلح و عطا برقرار است



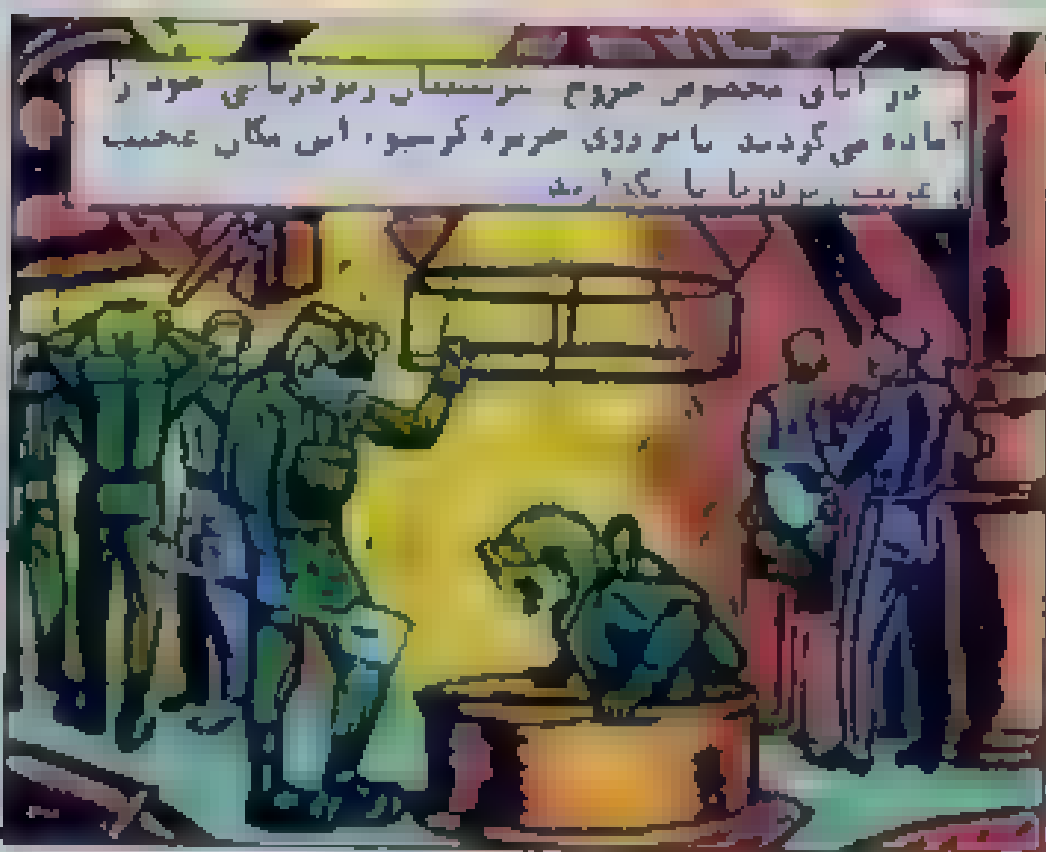
پروفسور من در مورد
یک خرپره رمودرما
صحبت می‌کنم!

والی، من خرپره‌ای نمی‌بینم!

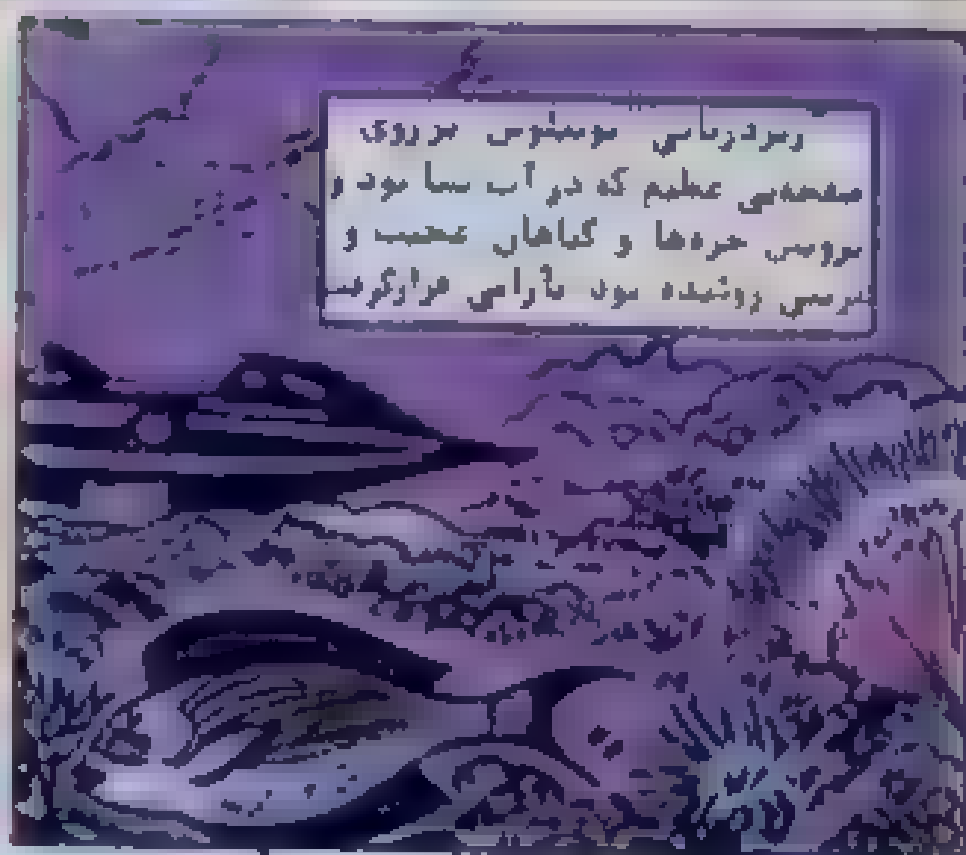


خرپره کرسو! همه در پستهای
بختیه حاضر باشند.

اطاعت گاهپس!



در آتای مخصوص خروج سرستیان رمودرما می‌خود را
آماده می‌گودید تا بروی خرپره کرسو، این مکان عجیب
و عجیب رمودرما تا یک آید!



رمودرما می‌بوس بروی
صفحه‌ی عظیم که در آب سا بود و
بروی خرده‌ها و گیاهان عجیب و
نرمی پوشیده بود تا راسی قرارگرفت!



ما من می‌انید ما آنها را
بسا سان بدهم.

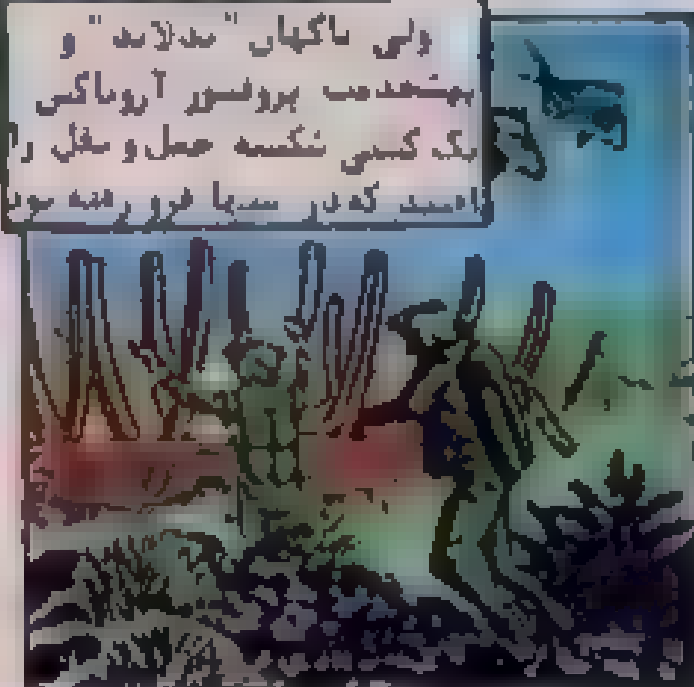
من خیلی کنج‌ناوسدغام تا از
هرچه بود دیگر این عداهای
دلجست را به بینم!



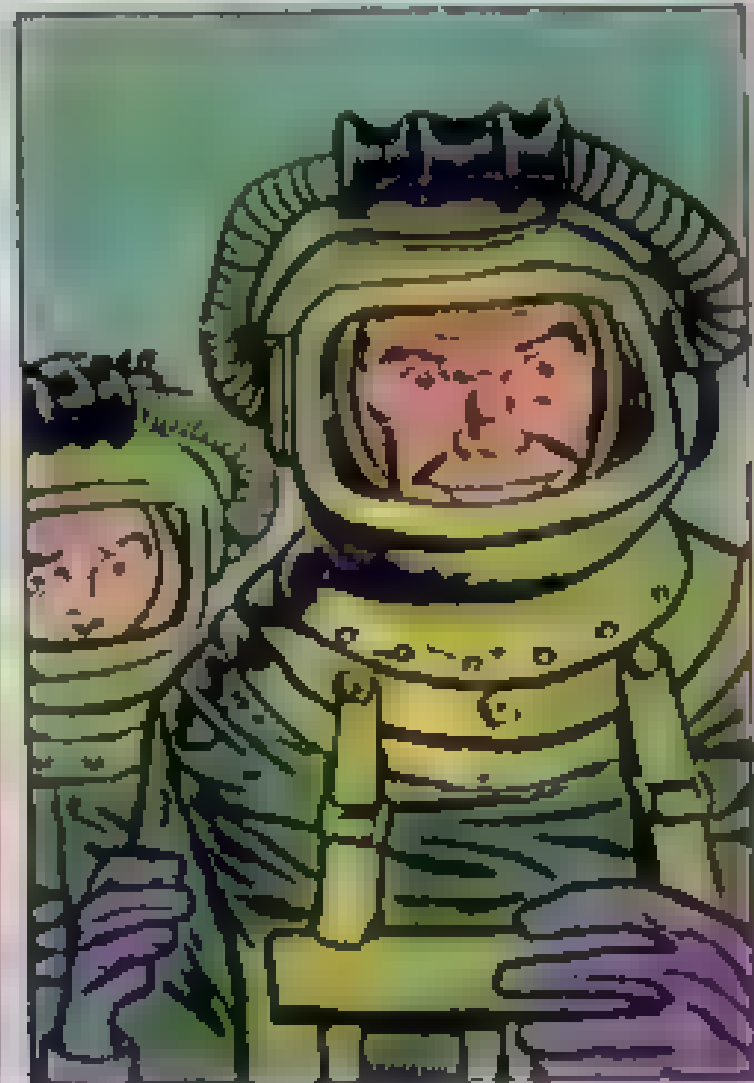
پروفسور، این خرپره‌ی که می‌بینم
محل مطمئن و حالی است برای
نگاهداری عداهای مورد نیاز ما... در
اینها ما پیاده می‌شویم.



در زیر نگاههای تعجب زده و بی نهایت نجات
ناامیدان گشتی غرق شده کارگمان زیر دریایی نویسنده
یکی بعد از دیگری به جمع آوری و ذخیره سازی
بود هدایتی موجود در جزیره گرمسیر مشهور است



ولی ناگهان "ندلاند" و
پیشخدمت پروسور آروماکس
یک کشتی شکسته حمل و نقل را
داشتند که در سبیلها فرو رفته بود



ندلاند و پیشخدمت پروسور یک صندوقچه یافتند، ولی در
صندوقچه را گشودند با دیدن اشیا بسیار زیبا و نفیسی که درون آن
قرار داشت حسرتشان از محبت گردید در همین هنگام که این دو
مغرمات و مبهوت جواهرات شده بودند ناگهان یک کوسه ماهی بسیار
بزرگ با آنها حمله کرد



ندلاند و پیشخدمت پروسور یک صندوقچه یافتند، ولی در
صندوقچه را گشودند با دیدن اشیا بسیار زیبا و نفیسی که درون آن
قرار داشت حسرتشان از محبت گردید در همین هنگام که این دو
مغرمات و مبهوت جواهرات شده بودند ناگهان یک کوسه ماهی بسیار
بزرگ با آنها حمله کرد



و... یک کوسه
ماهی عظیم که
آدم را می خورد

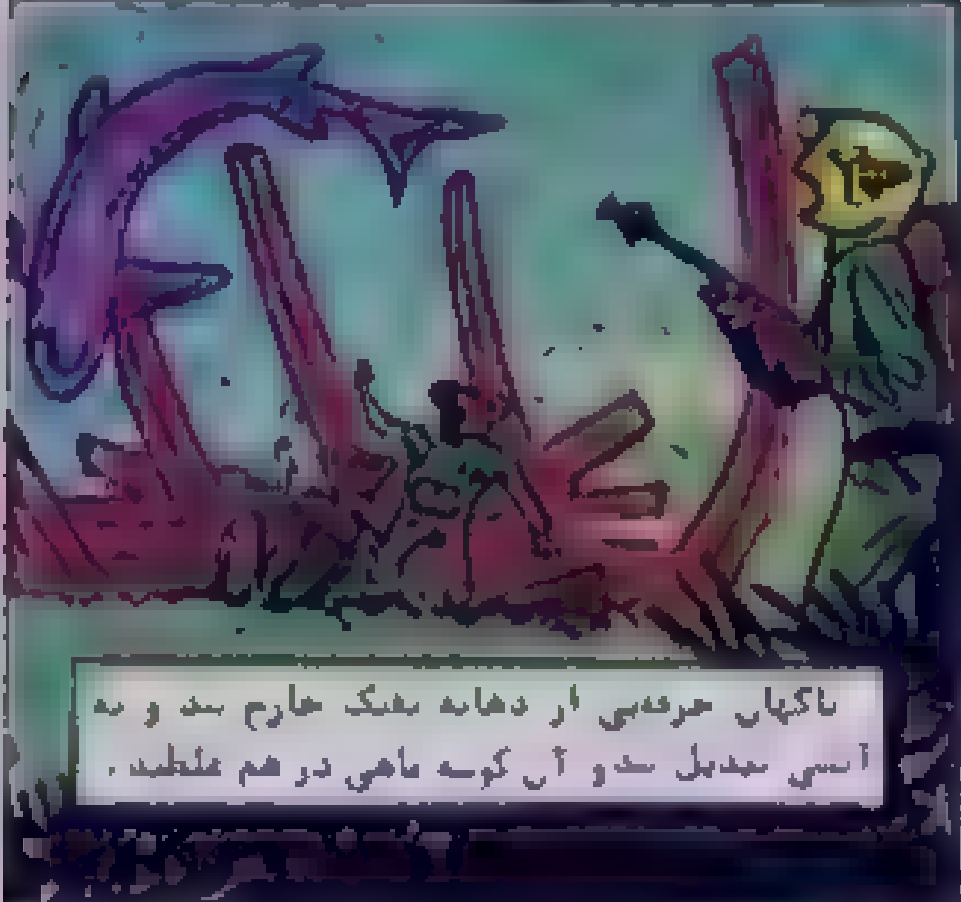


کوسه که طعمه بسیار راحت و لذیذی یافته بود دهان
گشوده و بطرف آنها خمیر برداشت، در این موقع
پروسور آروماکس و کاپیتان زیر دریایی متوجه خطر
بزرگی شدند که "ندلاند" و پیشخدمت را تهدید می کرد

در اینموقع گاهیس "نمو" یا نمکی که همراه داشت به طرف کوسه ماهی پناه رفت.



ناگهان حرفه‌بی از دهانه بزرگ خارج شد و به آنی تبدیل شد و آن کوسه ماهی در هم غلطید.



لحظه‌بی بعد، افرادی که بوی جمع‌آوری غذا رفته بودند مجدداً به ریز دریائی بازگشتند.

اما... گاهیس... جوهرات چه خواهد شد؟ سا... سا...

شما حاکم مانند، استارهای ریز دریائی "نوسلوس" مثل او این فصل استارهای ما این است!



بزرگها و ریزها نوسلوس بزرگ جو، ادامه میداد و به بیس مربوط و معلوم نبود هدف گاهیس؟



در امتیاق افیاسوسها زیباییهای حیرت‌انگیز و خیره‌کننده‌بی وجود دارند که از ارزش بی‌همتائی برخوردار هستند.



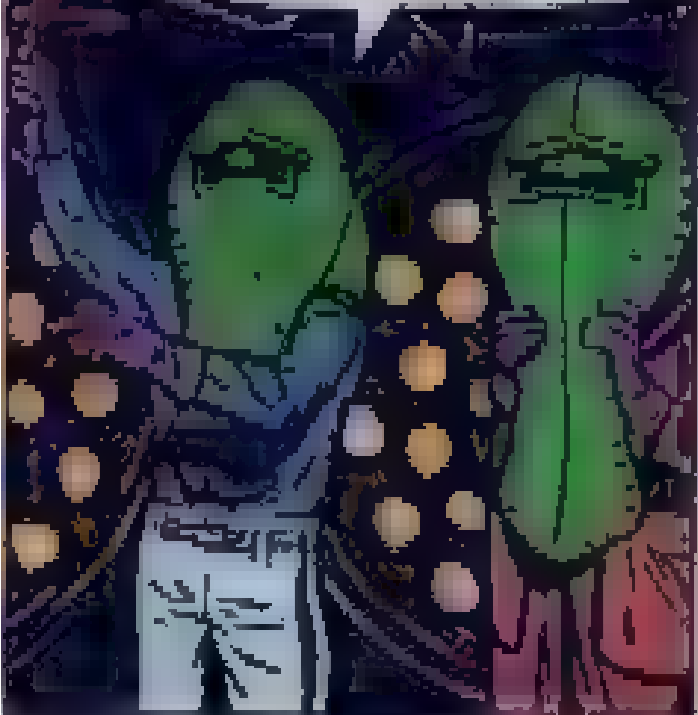
حکم استارها و ستاره‌های زیبایی در بیش حشمان این بحال با حشمان به سر آمد.

پگروز... در اتاق مخصوص
وسایل مکانیکی زبردنیاش...

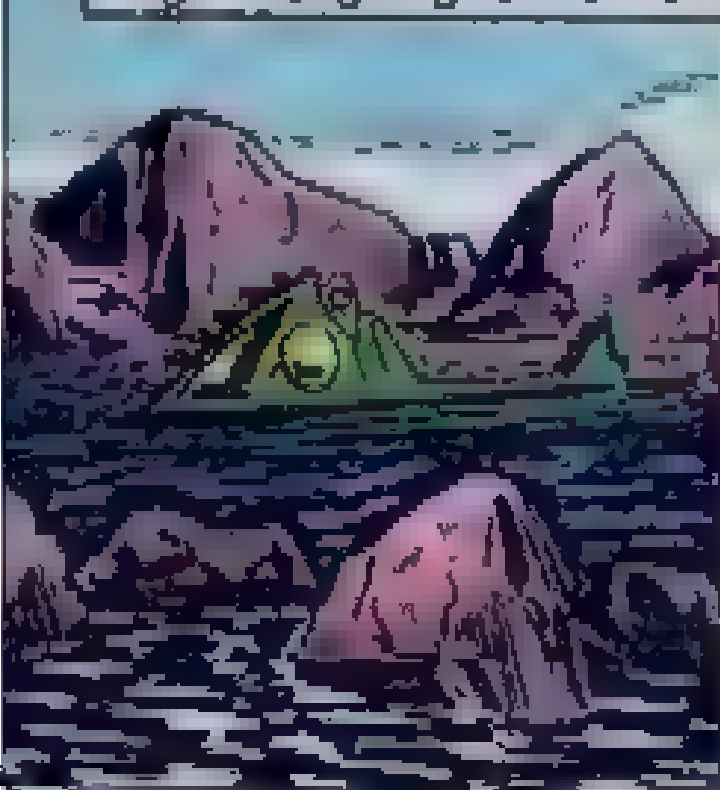
پروفسور آروناکس حالا تصمیم
گرفتهام تا شما را با "نروژی" که جهت
حرکت زبردنی لارم و سروری
است آشنا سازم!



اکنون وقت آن رسیده است که
شما بدانید بچه عجب می خود
را فرماده تمام دریاه و اقیانوسها
دایم... نگاه کنید... نگاه!



زبردنیاش "نوتیلوس" همچنان به راه
خود ادامه میداد و بسوی جنوب به پیش
رفت و به باغی قطبی نزدیک می شد

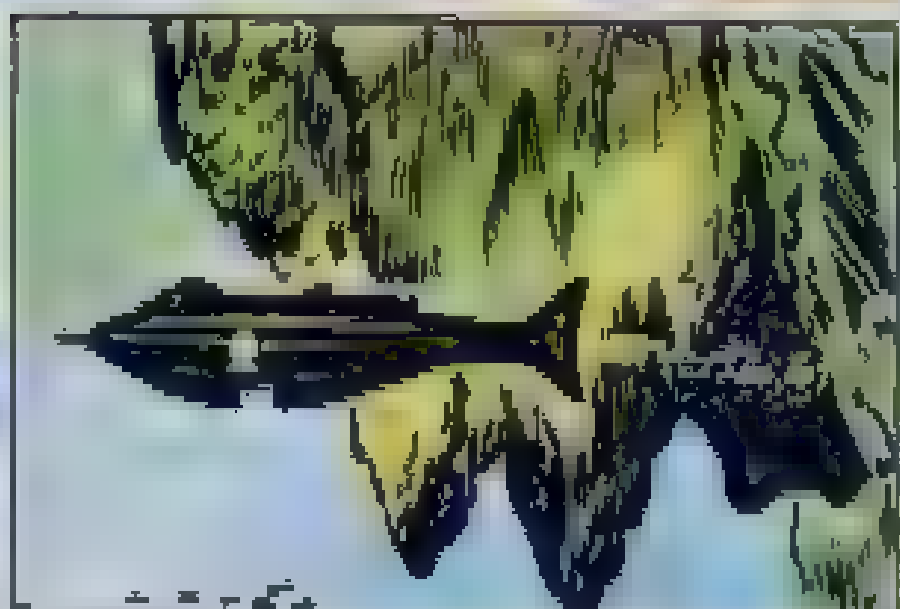


صبح امروزی، صبح امروزی
آنها صبح امروزی خالص
چندر حباب است...

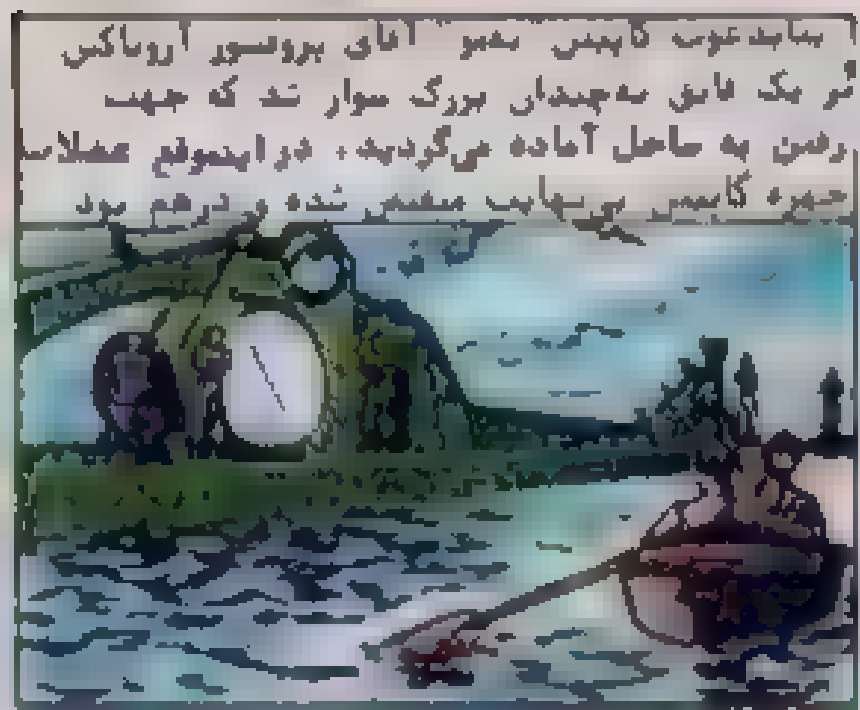


پروفسور آروناکس در خانه یک سوراخی بر
روی سر و صورت و سینه خود قرار داده بود
تا حرکت بدرون گوره عظمی که در غایبی قرار
داشت میگریست

بالاخره در یک دور زیبا و آتشی "نوتیلوس" در جنوب اقیانوس
آرام از آب بیرون آمد و در چند متری جریه تماشاکی
"زورپاندی قرار گرفت،



نوتیلوس بدون اینکه وحشی از برخورد با اطمینان
بسیار به داخل باشد از قطب جنوب گذشته و بهمان
سرعت به راه خود ادامه میداد



آبادت گاهین بهو آقای پروسور آروناکس
نو یک فایق به چندان بزرگ سوار شد که جهت
رفتن به ساحل آماده می گردید، در این موقع مصلحت
چهره گاهین بر نهایت مضمض شده و درهم بود



آقای پروسور آروناکس آنچه که
در حال حاضر شما نشان خواهم
داد بهتری دلیلی است که بفر
زاد در دل من به وجود می آید



در اینجا شما شاهد یک
سبب دیده یابی بسیار سری
می باشید



حوب شما کنید
آقای پروسور آروناکس.



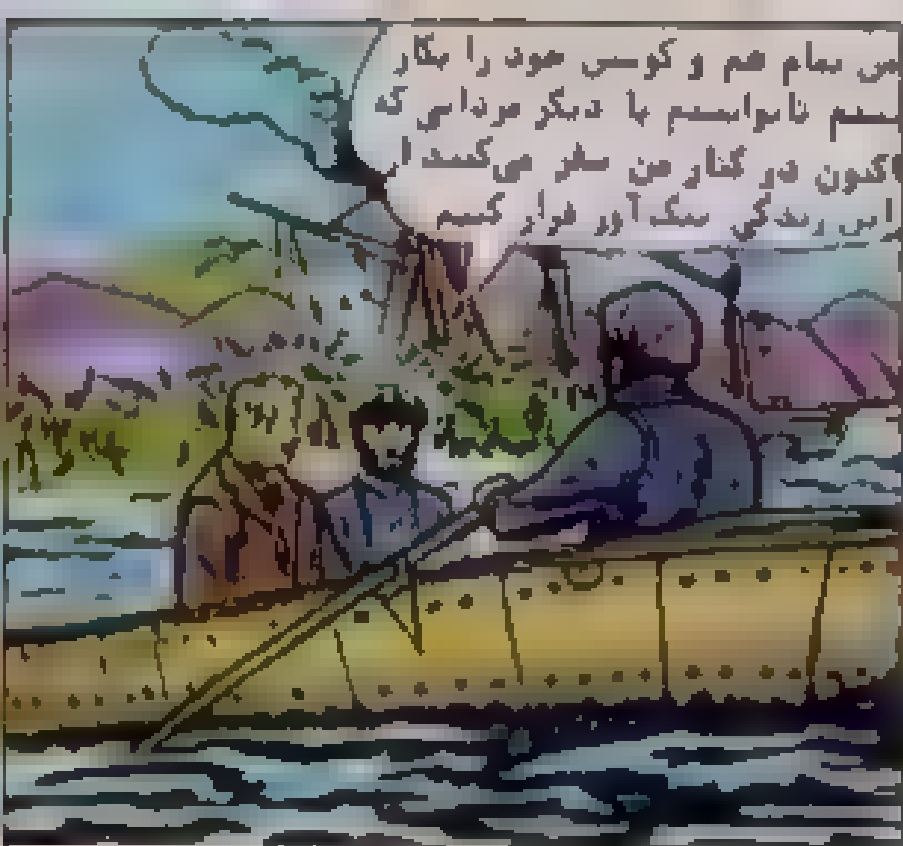
آنچه که آقای پروسور آروناکس با چنان خود می بیند اسبابی
است که بند بردگی و بندگی بدست و پای خود بسته و مجبور هستید
که تا آخر عمر برای عده ای مبلغ خور کار محاسنی انجام دهید
تا لغت های بدست آورید و از گرسنگی بفریاد



این غیر ممکن است.
این باور نکردنی است
که اسبابها خیلی بی رحم
و سنگدل هستند



اما بگوئید به بیم چه چیزی
است که این بهره بهتان بر دوس
خود می کنند...؟
این موادی که بر دوش
این بیچارگان حمل می شود برای
ساختن مواد منفجره بکار می رود این
گشتی عظیم باری در خود نوای
مرگ دارد.



من تمام هم و کوس خود را بکار
نمدم تا بتوانم با دیگر مردانی که
اکنون در کنار من سفر می کنند از
این زندگی سنگ آور فرار کنم



بگیر گاهیتی این
ساختن سنگ آور مرا
دیوانه می کند
منافران باید بدانند آقای
پروفسور که سهم یکی از این بردگاران
بودم

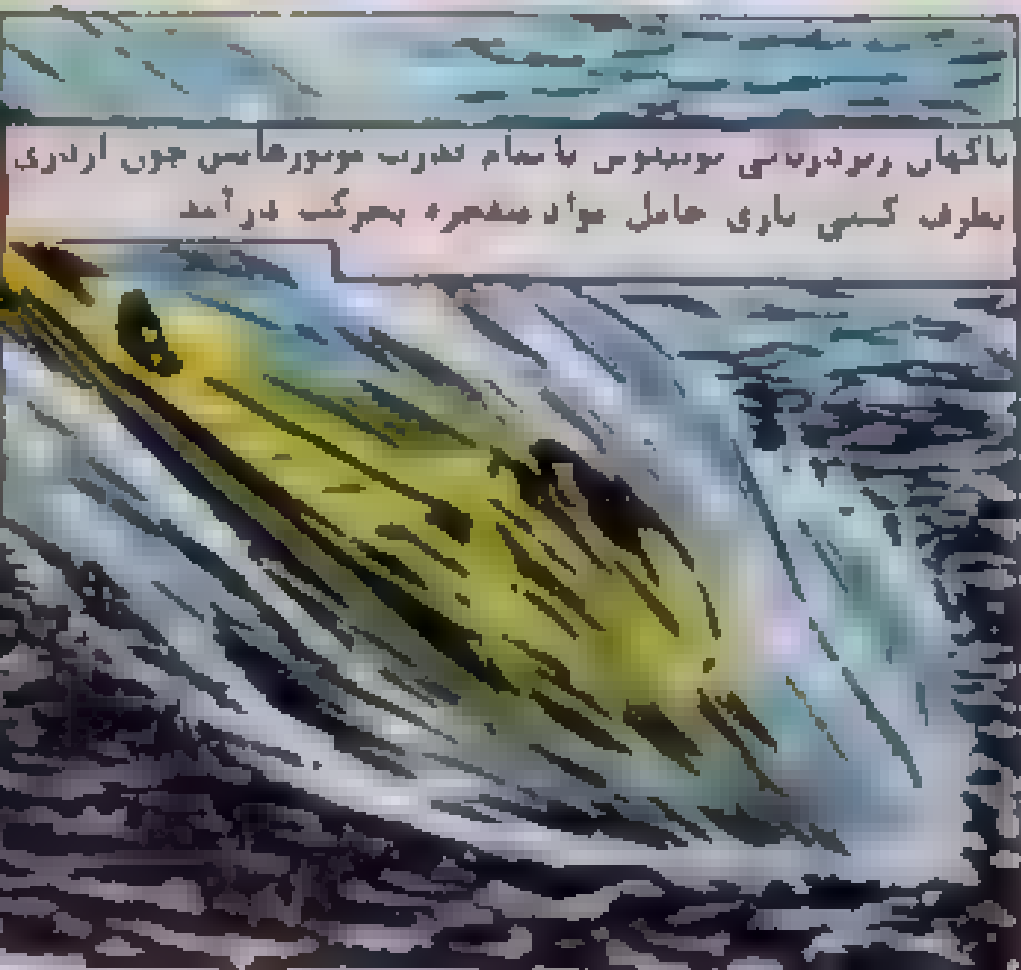


من به سبب فیلتران فقط به جنگ می آمدیم و بعد
ولی باید بدانند که من در اینجا هم
رحمانشان را نفس بر آب خواهم گرفت

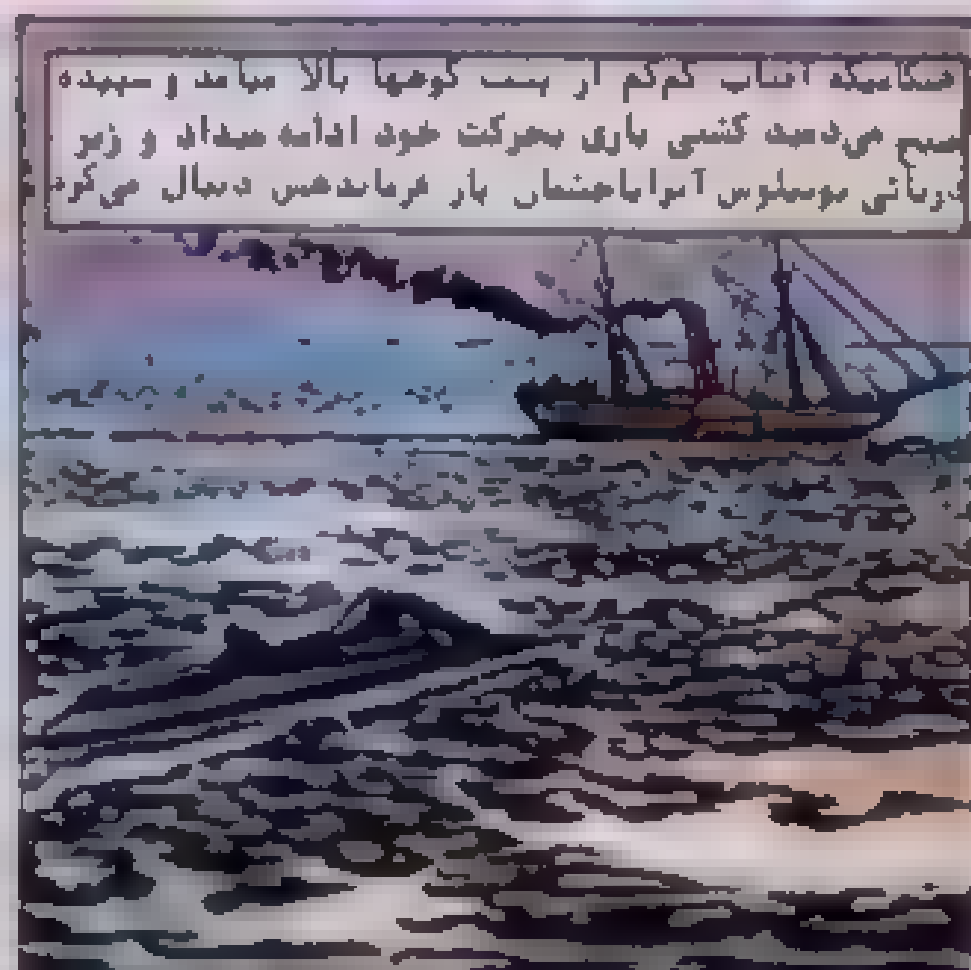
در حالیکه همه بر موسیوس موار سده بودند گاهیس نفوس با آخوس
نگاهیهای نفوس یارس این عریزه نفوس شده را ترک کرد و از آن دور شد ...



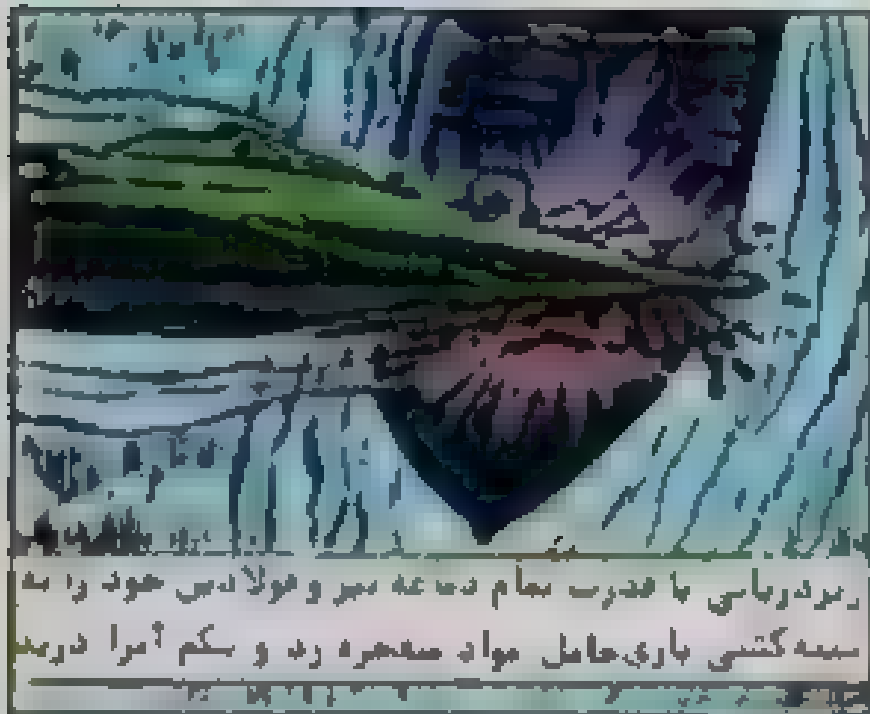
البته این کسی باری هنگامیکه
دریا بالا آید به حرکت خواهد آمد
ولی بدون بردن هرگز محموله
آن به بندر نخواهد رسید



تا آنکهان مردودنی موسیوس با تمام تدرب موسورهایش چون اردری
بطرف کسی باری حامل مواد سفیره بحرکت در آمد



هنگامیکه آفتاب کم کم از پشت کوهها بالا می آمد و سبده
صبح می رسید گنشی باری بحرکت خود ادامه میداد و زیر
دریانی موسیوس آبرایا چنان بار فرماید هس دنبال می کرد



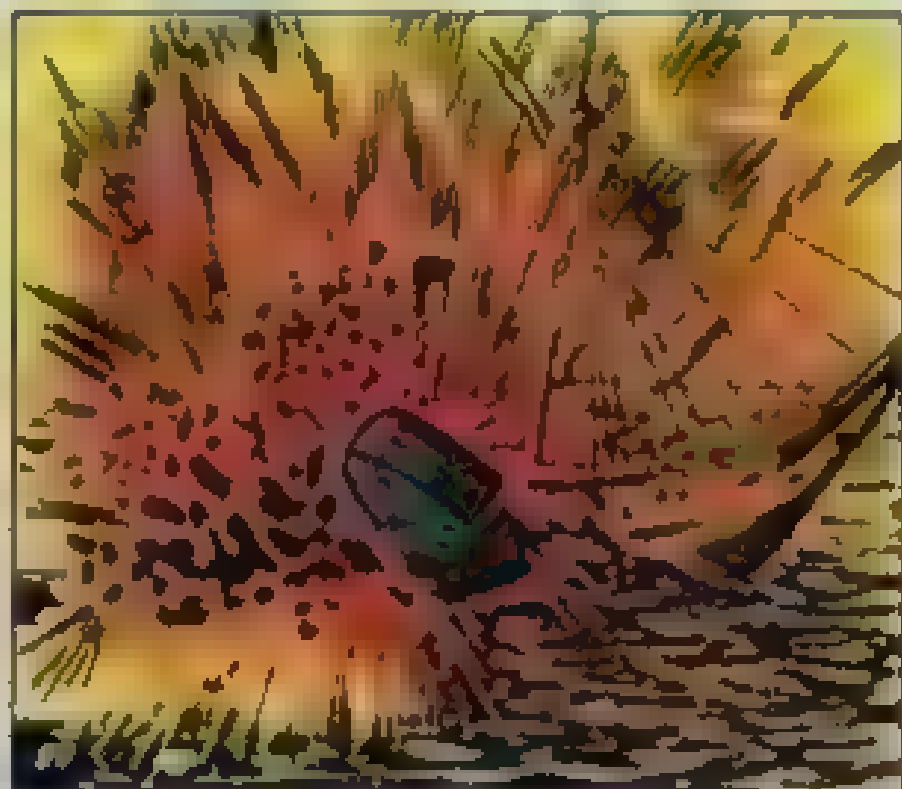
زیردریاسی با قدرت تمام دماغه میر و فولادش خود را به سینه گشتی باری حامل مواد منفجره زد و یکم آنها درید.



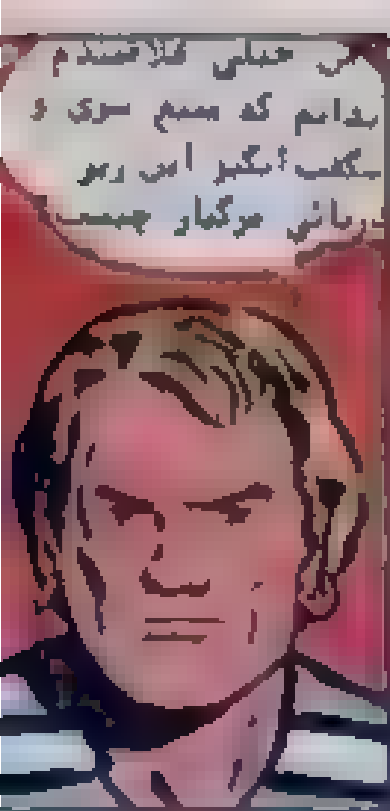
بظرف جلو... با همه قدرت... حرکت...



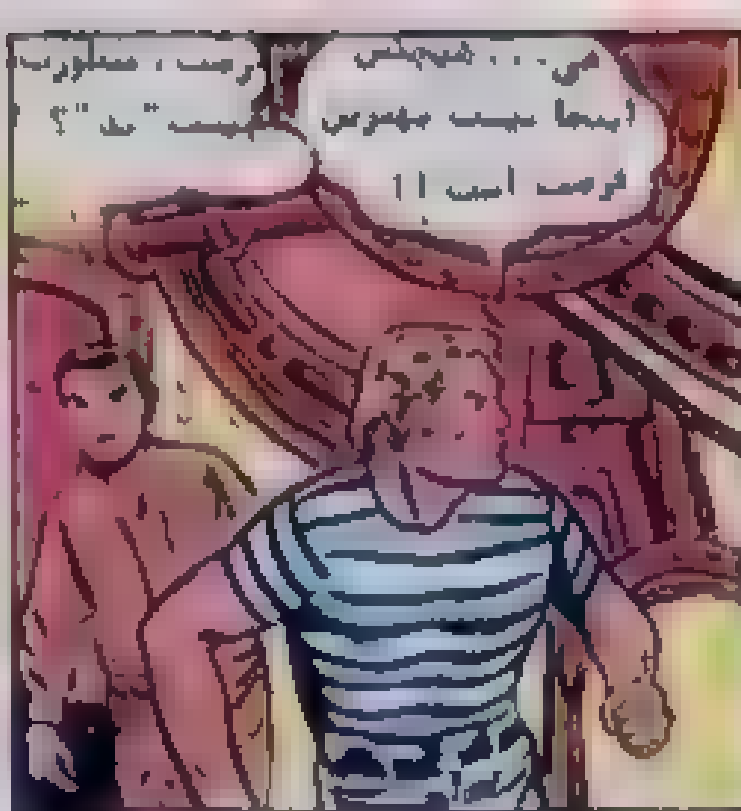
در مدتی که کسی باری در هم می نعلبید و بعد دریا فرو میرفت "نوتیلوس" دایره وار سسروش را طی می کرد



یک انفجار عظیم و عظیم با صدائی مهیب سکوت دریا را در هم شکست و زیردریائی نوتیلوس در اثر این انفجار از تعادل خارج شد و مانند یک برگاهی بدور خود گردید...



من خیلی فکرمندم
بدانم که هیچ سوز و
سنگت بگیر این روز
دریانی مرگبار چیست



هی... شبیهش
اینجا نیست بهوش
فرست است !!



کارکنان و مکانیکهای نوسیلوس آسیب‌های وارده
بر اسرارشان را تعمیر کردند

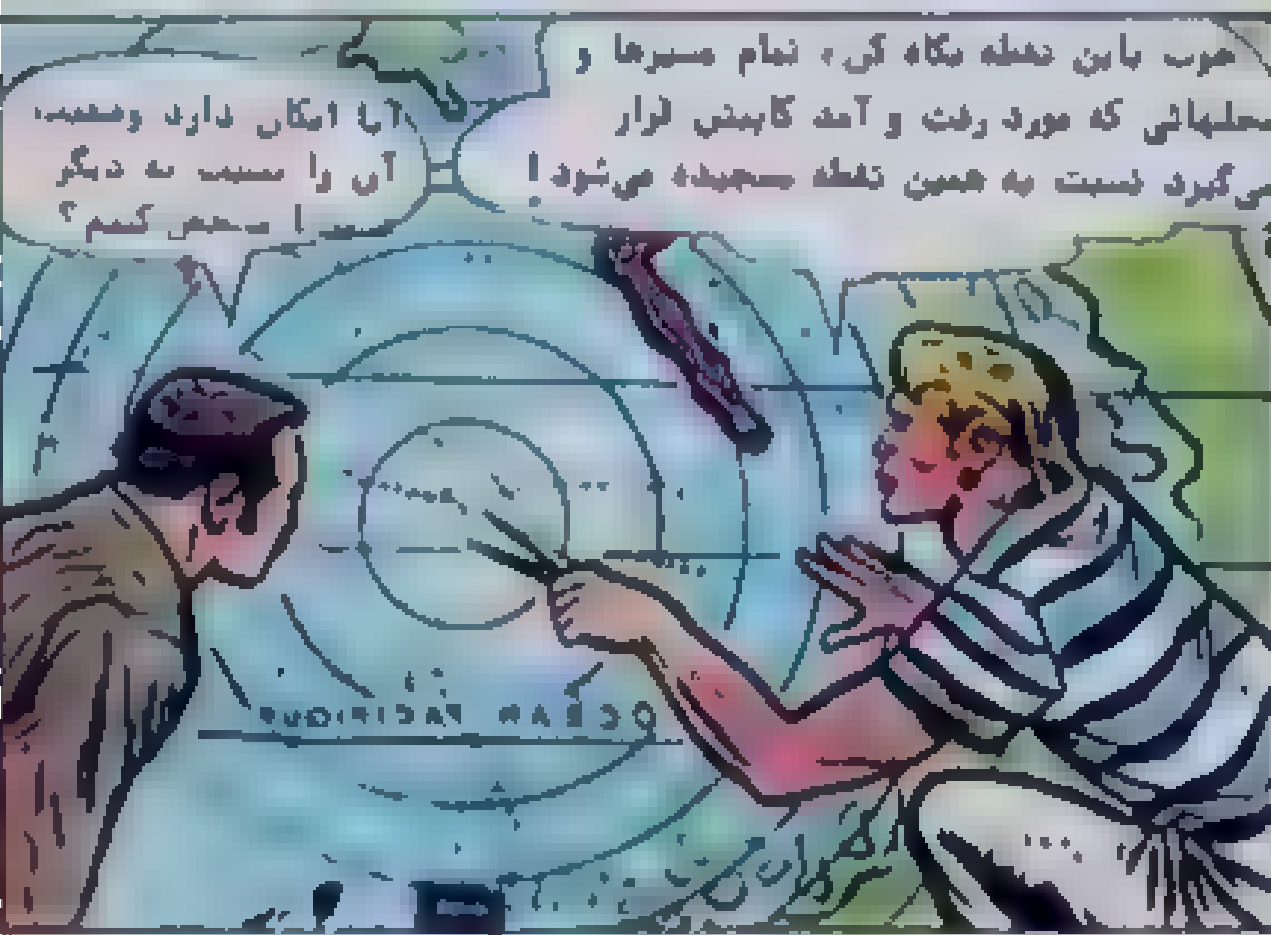


درداخل کابین
کاپیتان "شمو"

می‌شنیدم که از یک محل اسوارآمیزی تمام
"ولگان" صحبت می‌کرد ساید این محل همان
جایی باشد که مورد نظر ماست



هی... ساید تو و اریابت خیلی
دلیلی به‌خواهد تا این دیوانه‌ریخته‌ها
جریب در دریاهای سرگردان مانند
رولی من نمی‌خواهم !!



حوت باین نقطه نگاه کن، تمام مسیرها و
محلهایی که مورد رفت و آمد کاپیتان قرار
می‌گیرد نسبت به همین نقطه مشخصه می‌شود

آیا امکان دارد وضعیت
آن را نسبت به دیگر
مکانها مشخص کنیم؟



آه...



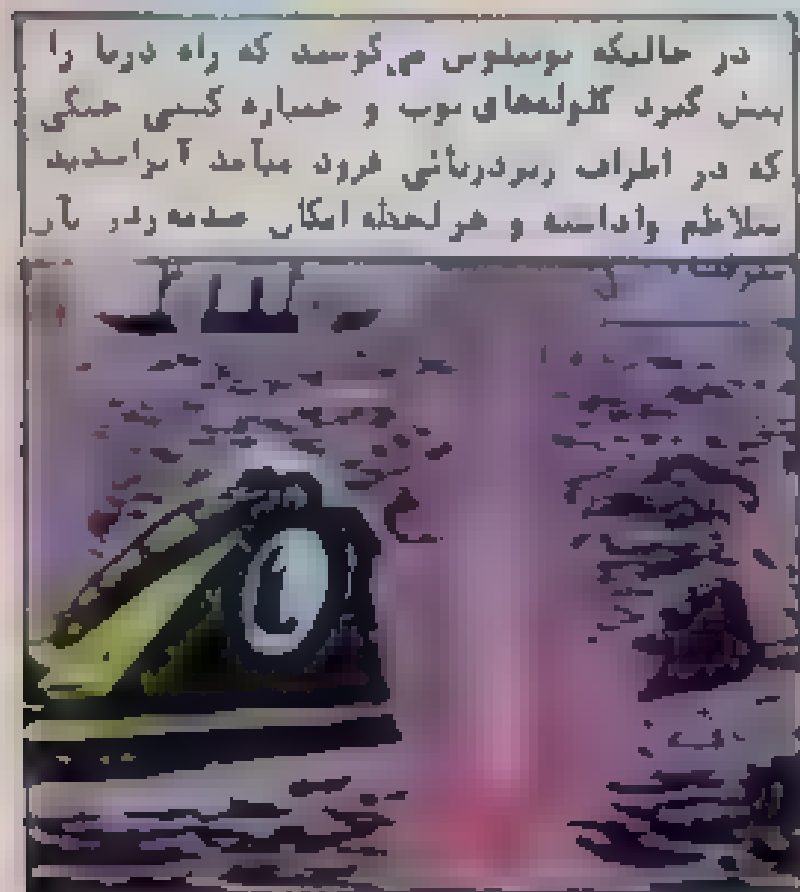
محرکها را خالی کنید و موتور
را با تمام قدرت بکار اندازید



در حالیکه موسولوس انتظار
می کشید تا عد دریا انجام شود
یک کسی که از آن مردی
می گذشت معاینه کردید.

این یک کسی
هیکی است گایمن

رود به طرف پائین برویم
ممکن است یک این کسی
هیکی به طرف ما براندازی
کند



در حالیکه موسولوس می گوشت که راه دریا را
پیش گیرد گلوله های بوب و خمپاره کسی هیکی
که در اطراف ریزد ریزانی فرود می آید آیراسیدید
ملاطم واداسه و هر لحظه امکان صدمه ریزد بار

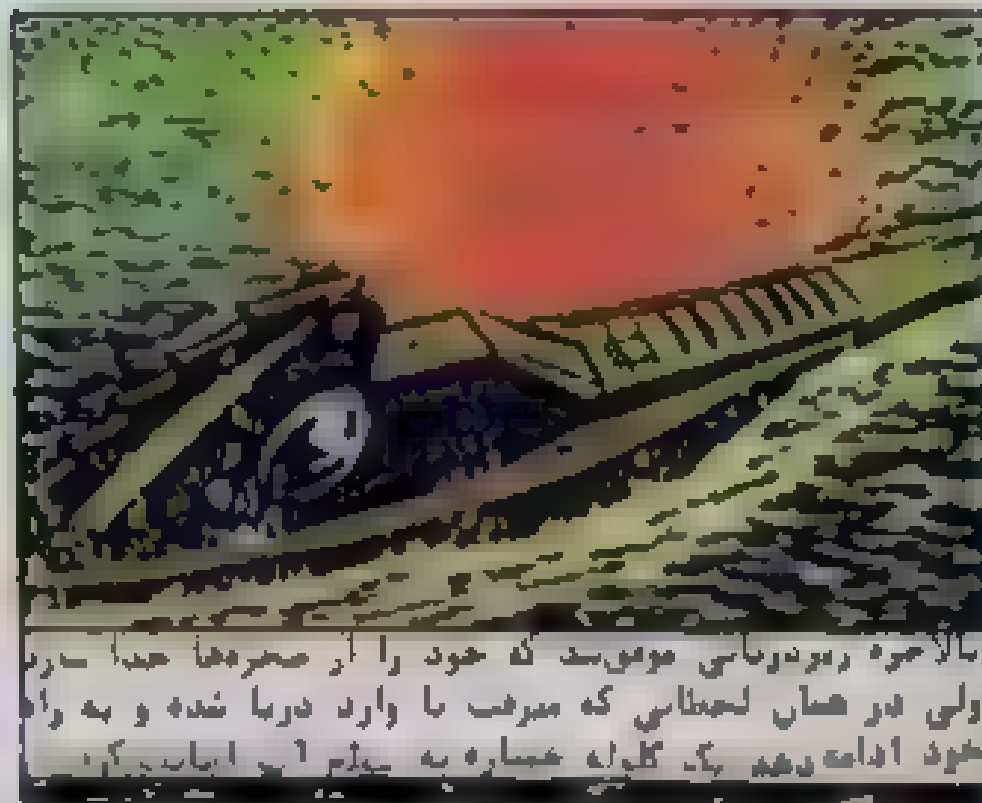


کسی هیکی مزبور طوری قرار گرفت که بتواند
ریزدریانی را گلوله باران کرده و در زیر آتش
بویهای خود قرار دهد.

حرکت ... به
طرف جلو یا
تمام اندر ...



در این لحظه آب با فشار
هرچه بامو به داخل
ریزدریانی نفوذ کرد...

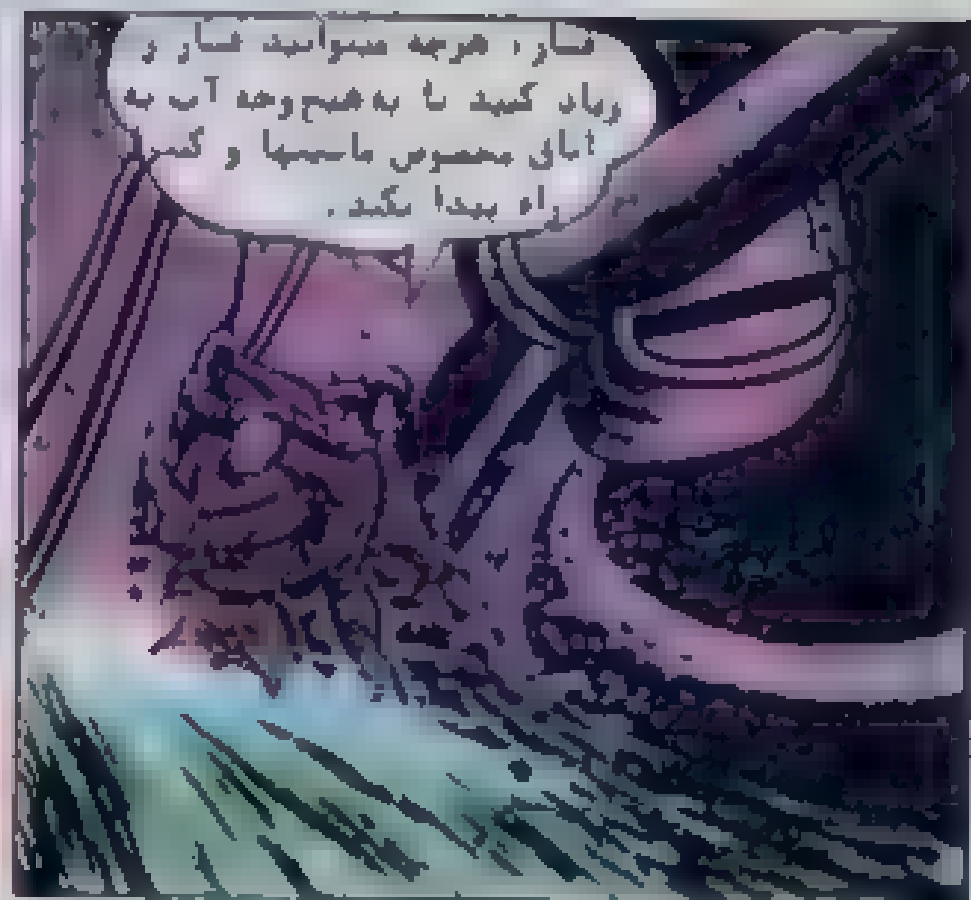


بالاخره ریزدریانی موسولوس که خود را از صخره ها جدا کرد
ولی در همان لحظه ای که می رفت با وارد دریا شده و به راه
خود ادامه دهد یک گلوله خمپاره به سلام آب ایستاد...

با سوزش بدن در دریا می‌سوخت. کنترل آن از دست
گامی خارج شده و مانند یک عرق به قدر دریا فرو
می‌رفت.



در مهرها را به سید ا به سیدهای کنکی را
وش کرده به کار می‌دارند ا

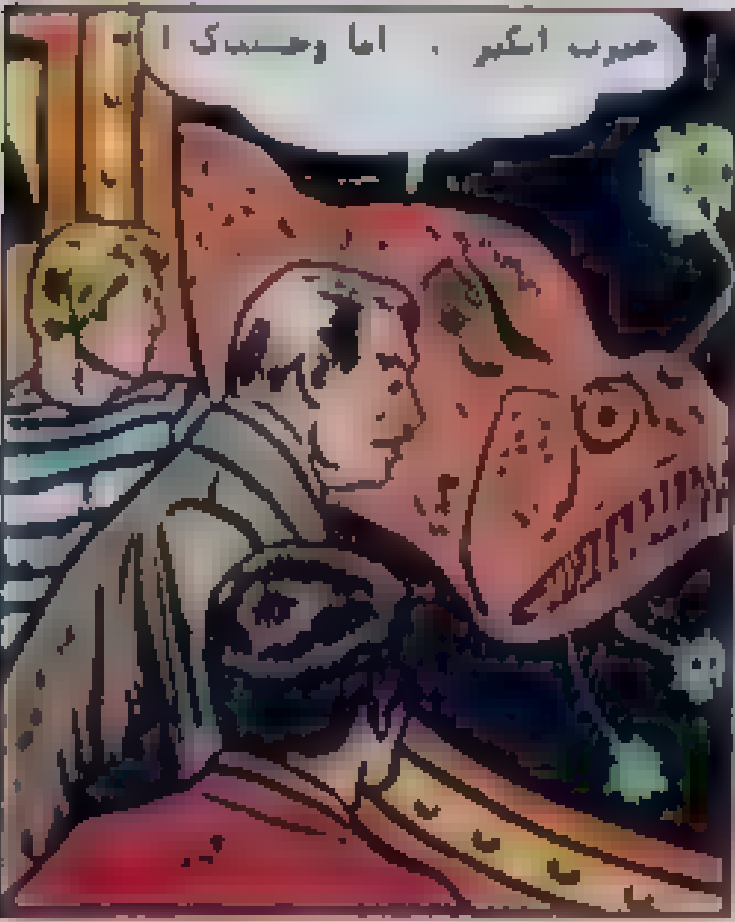
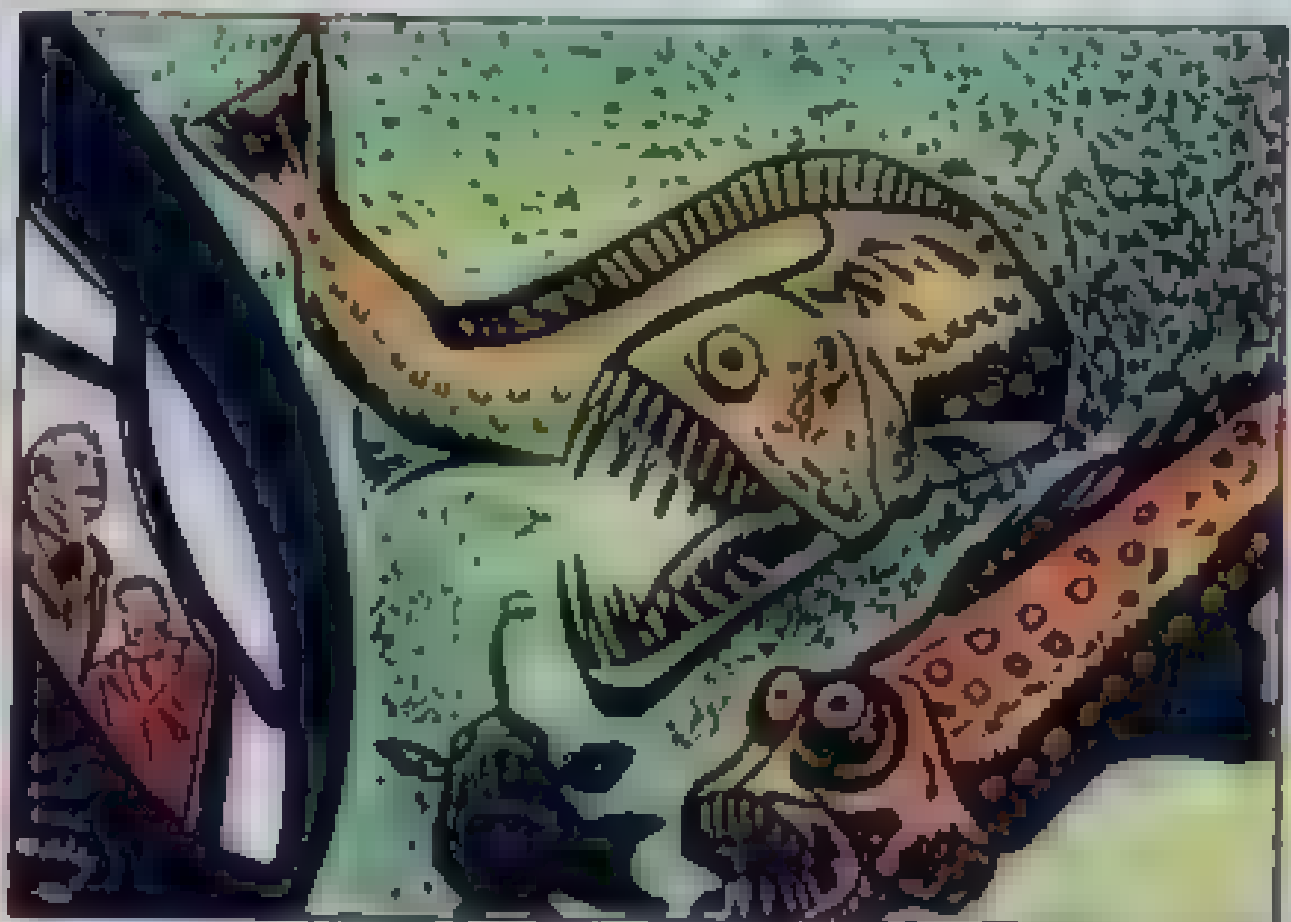


فشار هرچه می‌توانید فشار و
ریا کنید تا به هیچ وجه آب به
انای مخصوص ماسها و کمر
راه پیدا نکند.



آه ساسانه عرق
می‌شویم ا

در دریا می‌سوخت که هر
اثر آبهای وارده سگس شده
بود به عمق دریا پاشی
رفت و در تاریکی محوف
و ترسناک و همچنین محل
همولاهای با ساجده سقوط
کرد.



عرق انکیر ، اما وحشیاک ا

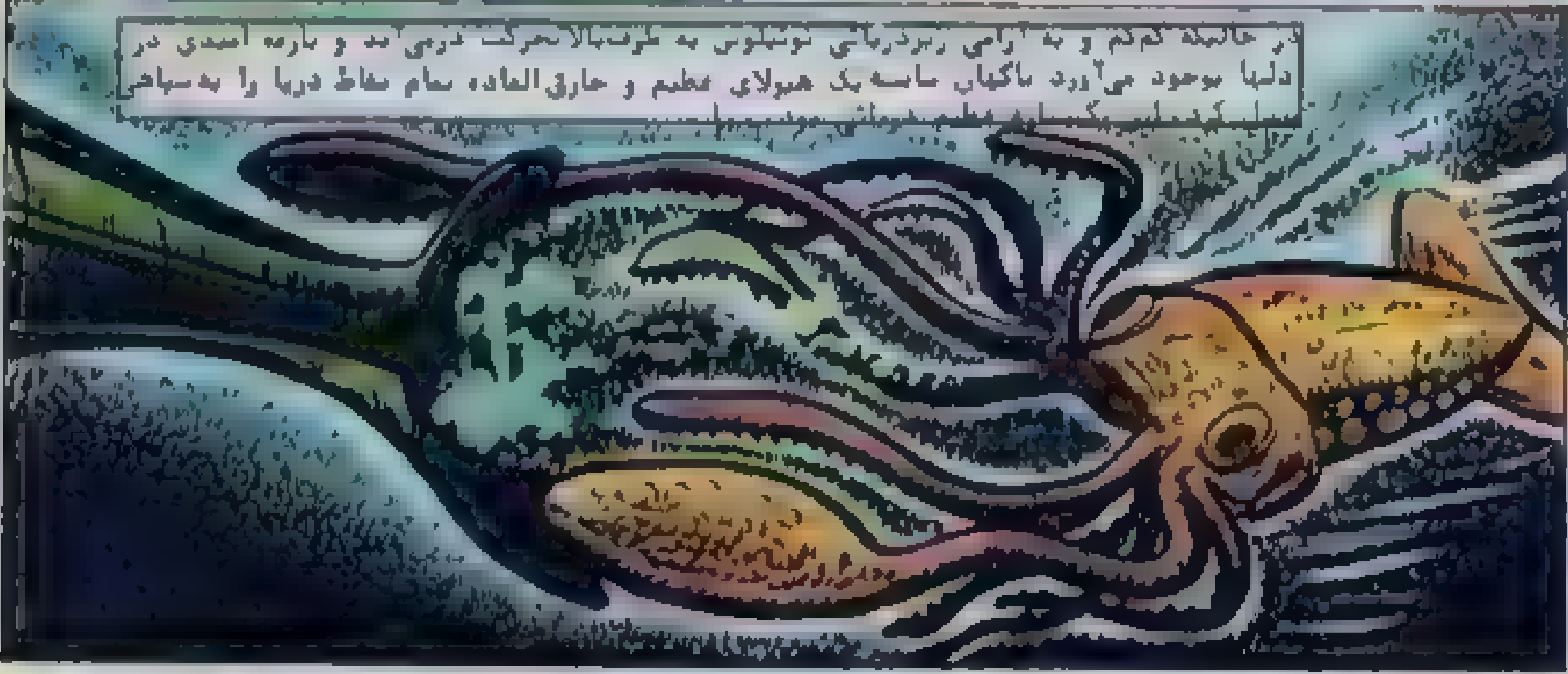
بر اثر فشار بیش از اندازه‌ای
که به نوسیلوس وارد شده بود
صدای شکستن و درهم فرو ریختن
آن شیشه میست و پرسورالیمبا
باخت که دیگر ریزه‌ریانی تاب
مقاومت نیاورده و درهم خواهد
شد ولی ناگهان سقوط سقوط

ما دیگر
بپائین تر سقوط
نمی‌کنیم!
آه... آه
واقعاً
سقوطش بود

گاه پیش... آه...
سحاب پیدا
کردیم!
کله... کله...
با توجه به اینکه حتی
سش از هزار متر از محدودی که در
آن زندگی امکان پذیر باشد دور
شدیم ولی مثل اینکه بالاخره
پایه جرمیم یاب



در حالیکه کم کم و به آرامی ریزه‌ریانی نوسیلوس به طرف بالا حرکت درمی‌یابد و باره‌امیدی در
دلها بوجود می‌آورد ناگهان سازه یک هیولای عظیم و خارق‌العاده تمام نقاط دریا را به سباحت
درآورد و سازه عظیم هیولای عظیم

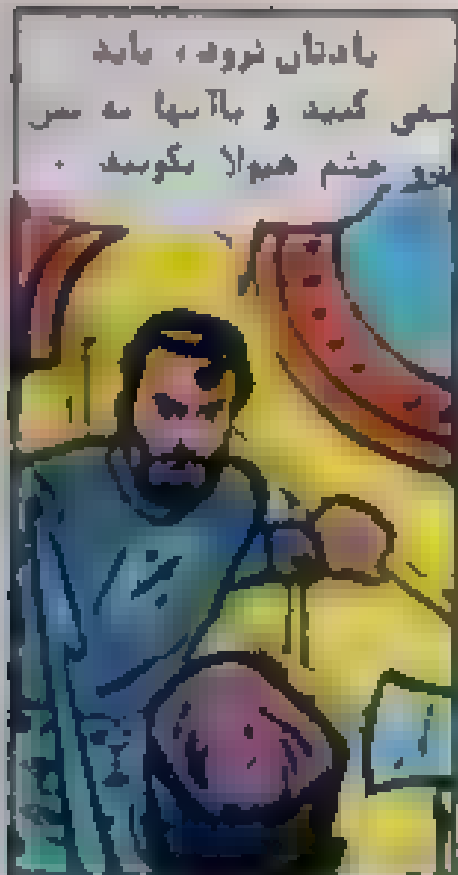


هیولای عظیم الحنه در حالیکه نوسیلوس را در میان گرفته بود
با بازوان بزرگ خود سعی می‌کرد که هرگونه حرکتی را از نوسیلوس
بست کرده و با خود آنرا به هر طرف که می‌خواست بکشد.



بعد تا هم در پشته‌های استخرای قرار
گیریم و با هر قدر سعی کنیم نوسیلوس
را از جنگ این هیولا نجات دهیم.

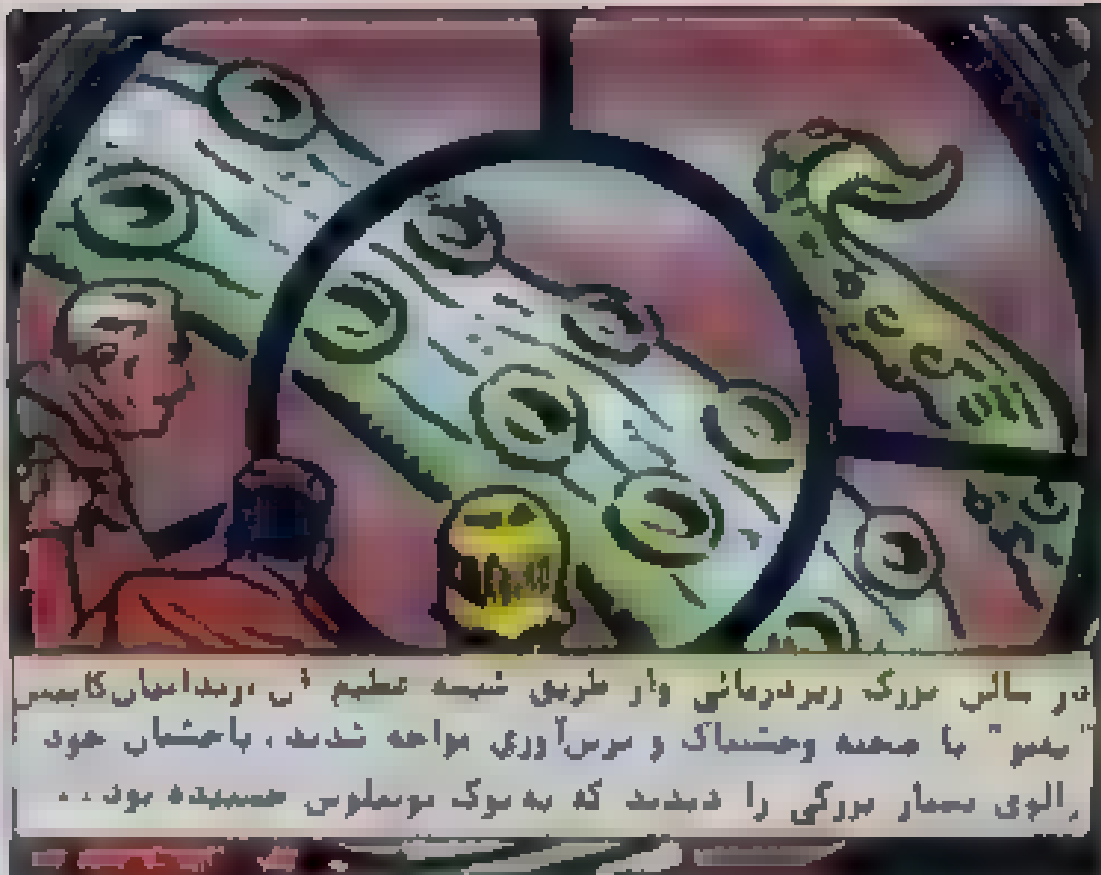




یادتان نرود، باید سعی کنید و با آنها به سر و پا شوید.



فلاسیا، جنگه و سرها را آماده دارید.



در سالن بزرگ ریوردرمانی وار طریق شبیه تنظیم آن، ریدامیان گابیس "بیمو" با صحنه وحشتناک و ترس آوری مواجه شدند، باخشان خود را الهی بشار بزرگی را دیدند که به یوگ موملوس خمیده بود.



گابیس "بیمو" اینجا هم به سون فرماید در جلو همه کارکنان ریوردرمانی به طرف هیولا حرکت کرد و قدم به قدم و با احتیاط با آن نزدیک شد.

سخت بود و وحشتناک هر مسلم بداند و بهر ترس بود مقاومت می کرد!



نوحه داشته باشید، نوحه کنید... حالا مبرویم بسطع...!

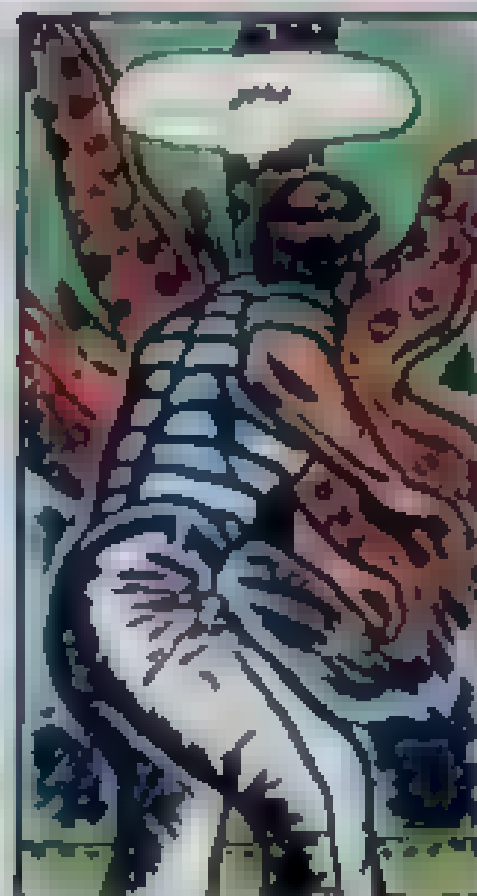


شان دهد گابین "بیمو" صریح شکستی به فاصله پس دو چشم او فرود آورد ولی در همین مومل دو نفر از

هیولا در حالیکه کاپیون "معمو" را مانند پرگاهی در بین بگی از باروان
بود فرار داده بود و او را میبرد یا به دهان شاهی شکل خود نزدیک کرده
بهلاکت برساند یا گه‌ها "بد" سوره بسیار تیزی را با یک حرکت سریع پاره
نمود بود.



با صدمات بسیار شدیدی که به طرف کوه به بدن کاپیون
وارد شد حیوان عظیم‌الجثه درهم در غلغلید و گم‌گم
و بارانی به طرف عمق دریا به پائین رفت ولی به



"بد" برو... مگر
دیوانه سدای؟

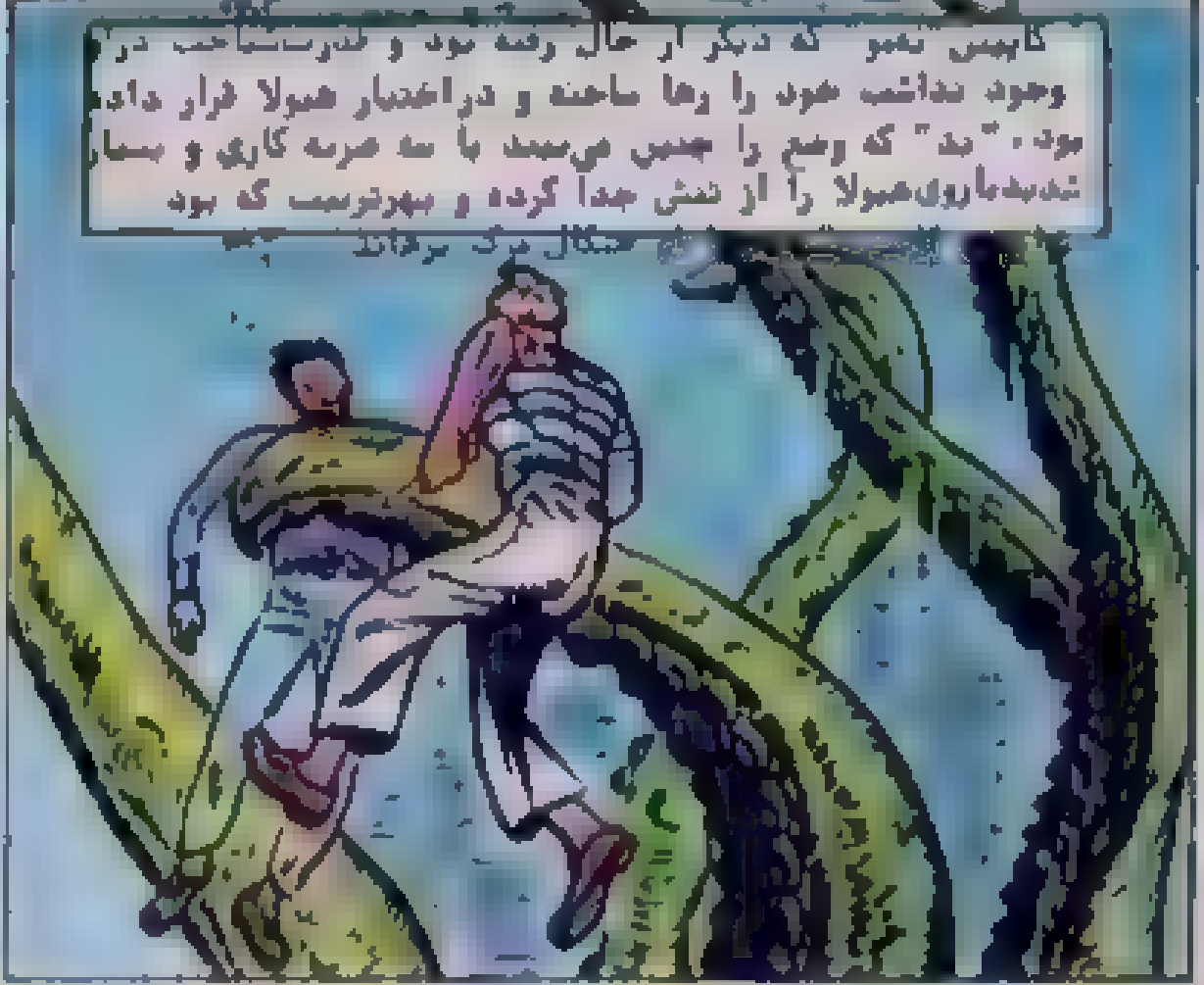
در این صحنه "لاند" در حالیکه جانپوشی در دست داشت
به دنبال فرو رفتن هیولا در آب پدسیال او وارد



... خدای من وحشی‌ساک است
کاپیون "معمو" از نظر ما ناپدید
شده چه پیش می‌آید...



گاهی نمی‌تواند که دیگر از حال رفته بود و قدرت ساختن در وجود نداشت خود را رها ساخته و در اختیار هیولا قرار داد بود. "بد" که وضع را چنین می‌دید با سه صربه کاری و بسیار شدید ماری هیولا را از تنش جدا کرده و به ترتیب که بود



هرچه رود تو یک طایب بوی من بپوشید... با عجله کنید...



آقای "لاند" شما جوان زندگی مرا بجات دادید؟

از بین دو هیولا که در مقابل جثمان خود دانستم یکی را که خطرش برایم کمتر



خند رود پس از این حادثه عم آنگر بلاخره بوسیلوس راه به بهای گرم پیدا کرد و آرام آرام به طرف پایگاه سری و محلی خود نزدیک شد.



آقای پروفسور آروماکس من در پایگاه سری "ولگان" بمیرگانه‌های منهد و لابراتوارهای بسیار عظیم و مجهز دارم و به تعمیرات اساسی بوسیلوس خواهیم پرداخت.



"بد" من واقعا در این زیوردریانی خفته می‌شوم چه باید کرد؟ تو راهی می‌توانی؟

باید کمی صبر کنیم شاید بیامهانی که برای دشمنای آزاد فرستادیم بتواند راه گتای ما باشد زیاد نباید عجله کرد...





ماور کس، ماور کس که این مرد
دیهو است... علامت!

اما "ماور"
نگاه کن



عسل اهمیت ندارد اهرجه پیش
آید خوش آید، بهر صورت بهر
ازمان در این زندان است!



من نمیدانم در صورتی که "ولگان"
از طرف ساکنین دیبای آزاد بحث معاصر
درآمده باشد در آنصورت عکس العمل
گامش "نمو" چه خواهد بود؟



من اینطور به نظر می‌رسد که این اسرار
تفصیل و بسیاری را یادمای بشریت می‌دهم
و بهمن دلیل هم هست که ما را بکنیم زیرا
این موضوع و وجود شخص شما حشری از اجزا
است که ما را می‌آید!

برنامه کار
شماره ۱۰۰



در همین موقع در گامش "نمو" چه می‌گذرد
مای پروفسور آروناکس باید رازی را برای شما فاس مادم
بر را هیچکس هر من نمی‌داند، در پایگاه "ولگان" من می‌دانم
انرژی عظیمی را ذخیره و مهار کرده‌ام هیچ فردی به
این انرژی دسترسی دارد و نه به فکرش رسیده است!



ناگهان در بین خردمای گامش "نمو" جدای رنگ حشر
بسیار او را نظم کرد و با تعجب به اطراف بگریست
او جدای من، موبورهای
در درمائی از حرکت مار امیادند
چه اتفاقی افتاده...؟



من میخواهم که این بردگی و بندگی
رشت و بایستد و حتی وحشیای از جهان
دخت برینده همانطور که شما بگ شمت
کوچک از آنها مشاهده کردید و این کار
از وظایف شماست که از مردم
بخواهید... فقط من...



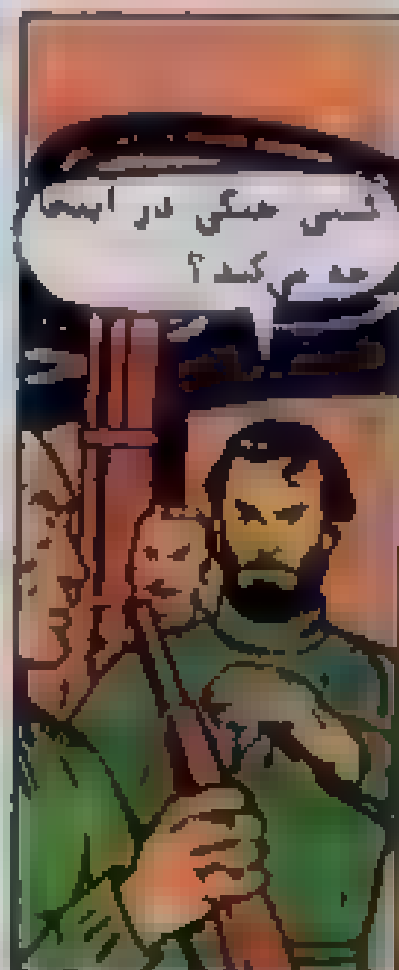
چطور بدون آهانه و آبر من
موسورهای زیردوایی را خاموش کردید
بوسم دهید؟



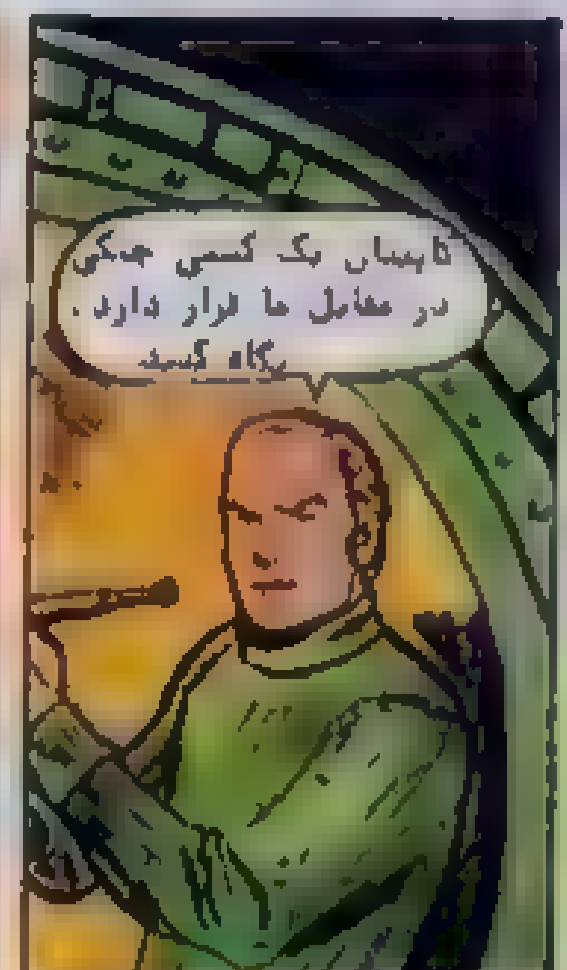
در دوردیب و افق‌های دور مسخره
مخروطی شکل "ولکان" که همان پایگاه
سری کاپیتان "پدو" بود پدیدار گردید



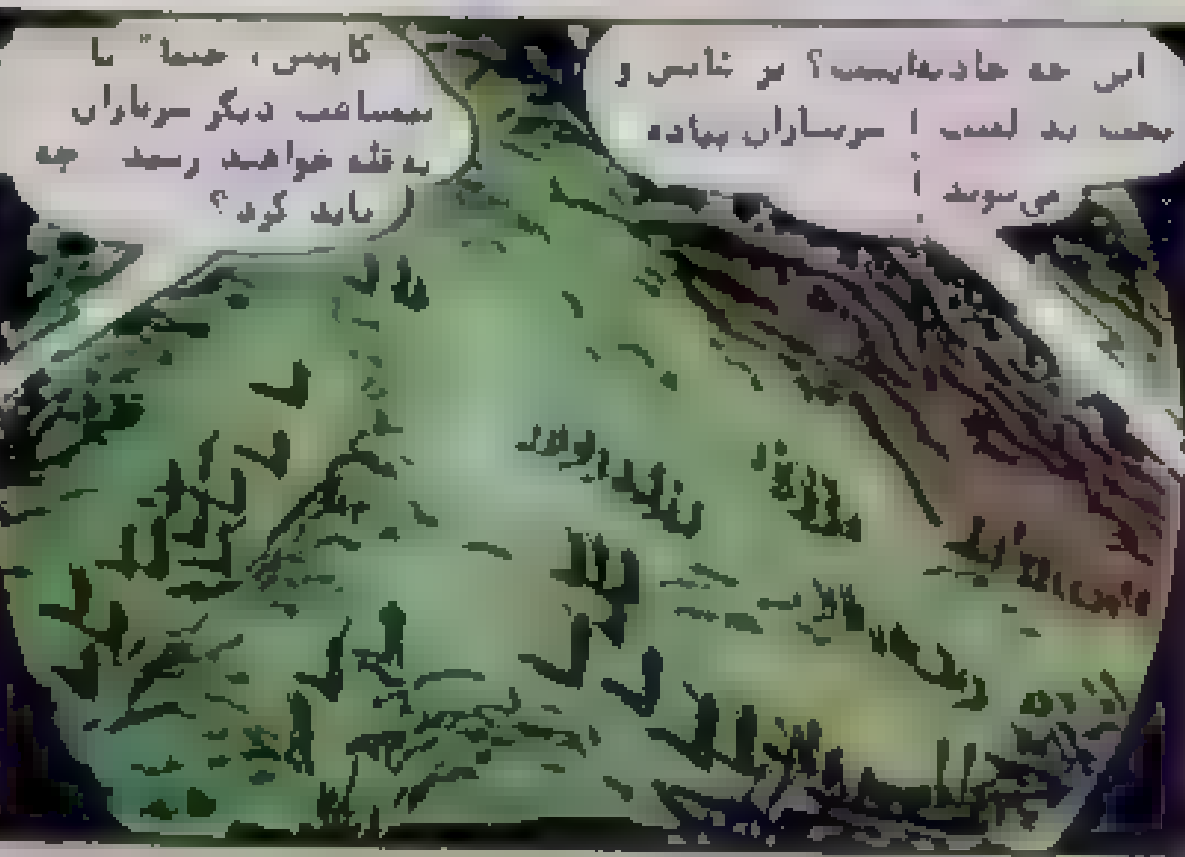
به هیچ وجه آسمانه وجود ندارد، بلکه صحیح
است گنسی‌های جنگی دورنا دورولکان را محاصره
کرده‌اند حریفان چیست؟



کسی جنگی در اینجا
چه می‌کند؟



تا بهمان یک کسی جنگی
در مقابل ما قرار دارد،
پناه گیرید



این چه حادثه‌ایست؟ بر شایس و
بخت بد نیست! سربازان پیاده
می‌سوزند!

کاپیتان، شما "با
بیمباعت دیگر سربازان
به قلعه خواهید رسید چه
باید کرد؟

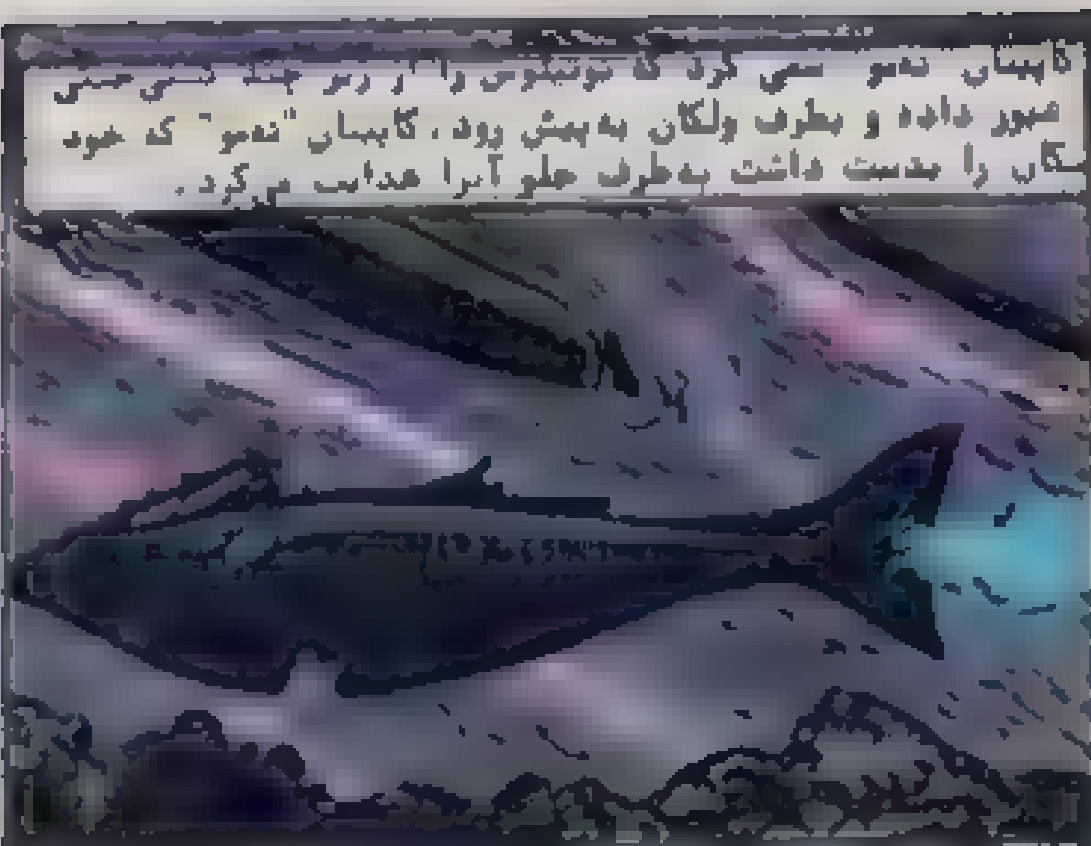


قای پرومور اروپاکس علاقه دارند
با جنشان خود این مسخره را به

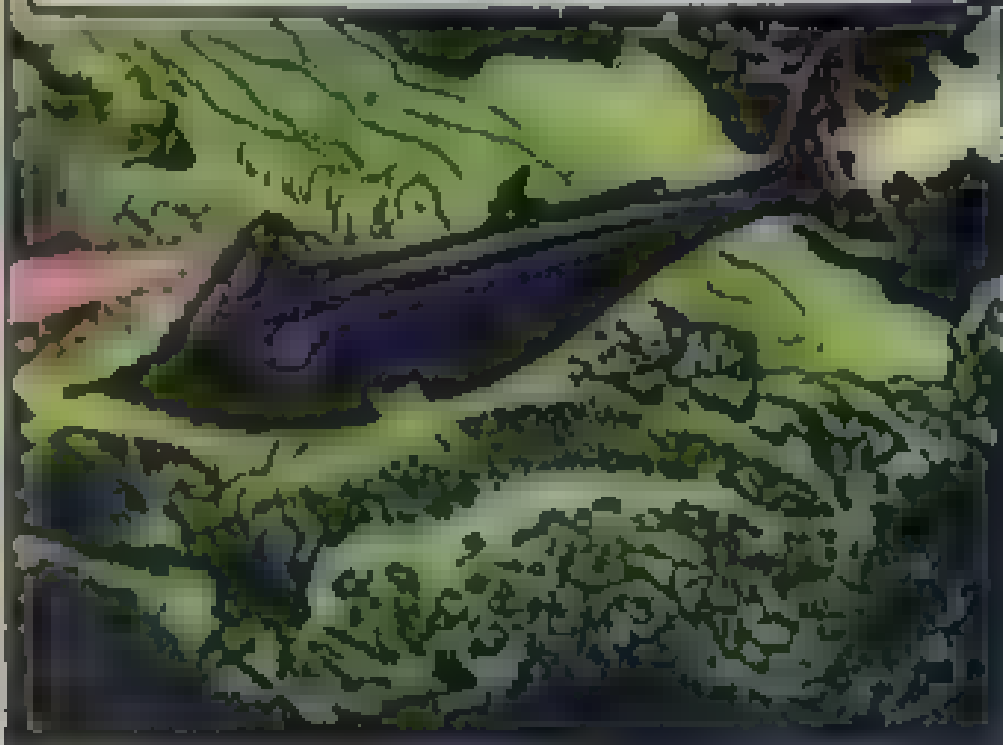
من بهتد آقای پروفسور اروناکس چه دور
بوم و وحشیانکی داریم؟ می باید قبل از
اینکه سربازان به غله ولکان برسند تمام
اساسات خود را نابود و منهدم ما



کاپیتان نهمو سعی کرد که نوبیلوس را از زیر چنگ کسی حین
عبور داده و بطرف ولکان به پیش رود، کاپیتان "نهمو" که خود
نگان را بدست داشت به طرف جلو آیرا هدایت می کرد.



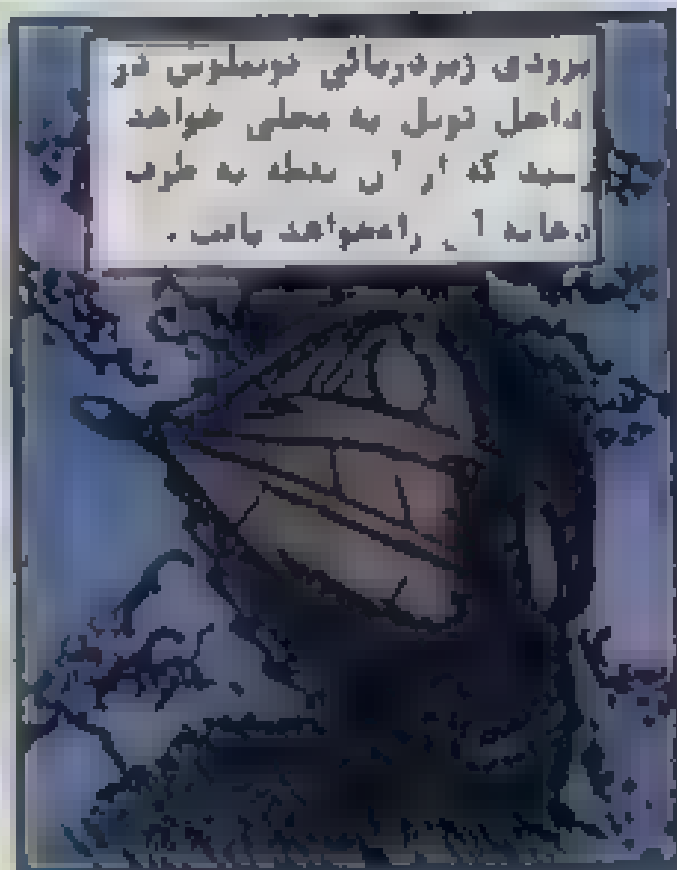
کاپیتان "نهمو" با مهارت بسیار و خارج از وصفی زیر دریا
نوبیلوس را در داخل تونل به پیش میبرد تا بالاخره بتواند
به منطقه حسانی و سری موجود در آن راه یابد.



بالاخره زیردریایی را بداخل
تونلی که در زیر ولکان قرار
دارد



برودی زیردریایی نوبیلوس در
داخل تونل به محلی خواهد
رسید که از آن نقطه به طرف
دهانه آن راه خواهد یافت.



من به هیچ وجه حاضر نمی شوم
که تمام اختراعات بیگانه ایستاهانی
بهتد که خطرناک هستند!

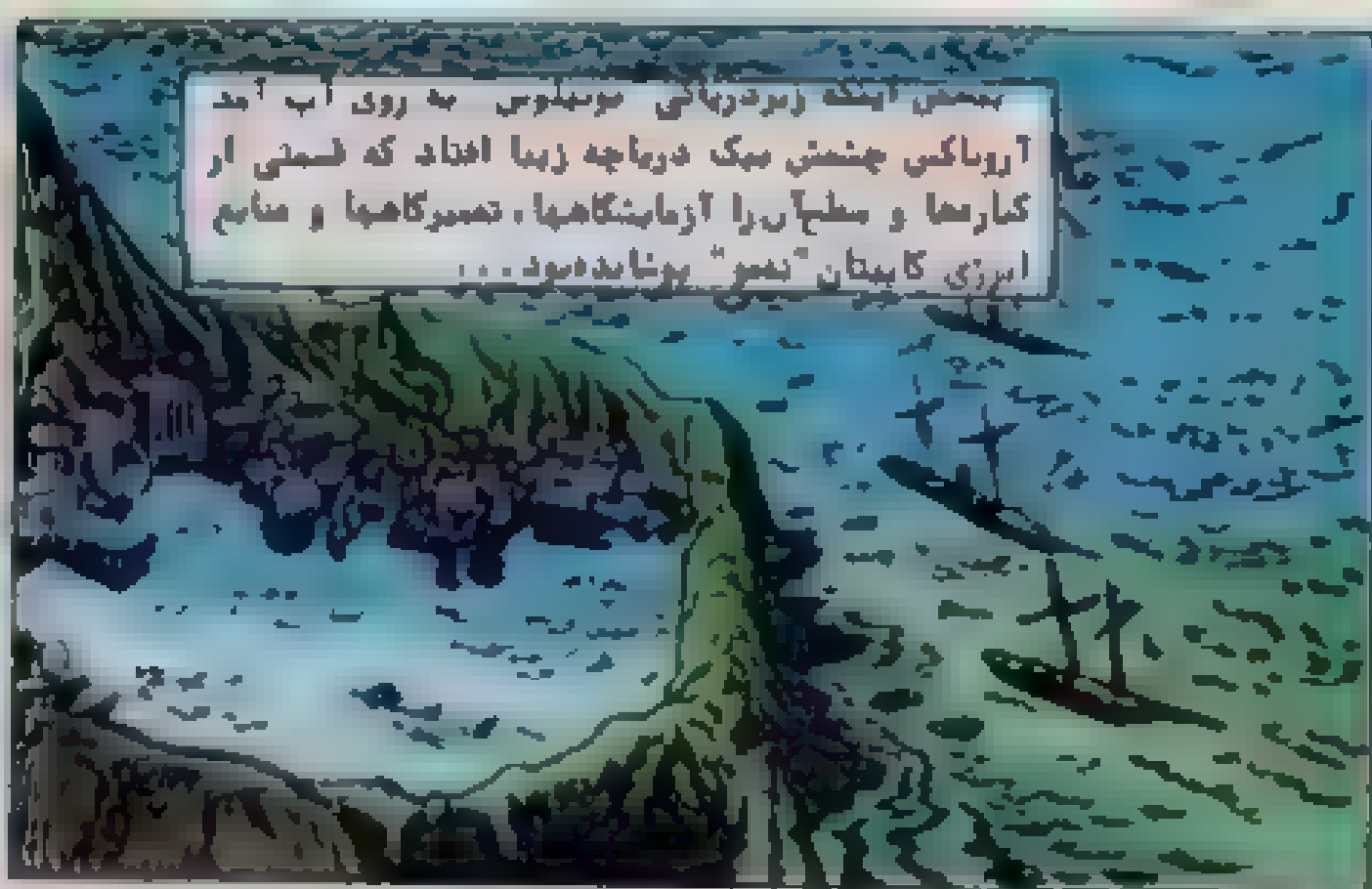


بابا و علامات را بار کنید





سوار قابل محضون بنوید!



بمختص اینکه زبردتهائی موبیلوس به روی آب آمد
آرواکس چشمتی بیک دریاچه زیبا افتاد که قسمتی از
کنارها و سطح آن را آزمایشگاهها، تمبرگاهها و منابع
ایرزی کاپیتان "نمو" پوشانیده بود.



بله کاپیتان.

سعی کنید کاملاً آماده باشید بمختص
اینکه من بارگشتم حرکت می‌کنم!



این مناسفانه باید بگویم که فعلاً "سواران خود را به محل
رساندن" اندر همین موقع یک گلوله از کنارشاپ رد شد



چه جالب و دیدنی
است...

آرواکس که با مشاهده این تاسف‌ناک عظیم و وحشت و
غراس خاصی در چشمتی دیده می‌شد به اطراف نگریست و
می‌دید که کاپیتان "نمو" چه قدرتی در باروان خود دارد.

دسی که خود را به مراکز حساس ولکان رسانده بود
درحالی که نودپایس را به حرکت دید بطرف آن شلیک
کرد.



در مدتی که سربازان جهت نشان گیری و ردن هدف تمام حواس
اسر را می سمجیدند کاپیتان "نمو" خود را به یکی از آرمایشگاهها
رسانده و در آن پنهان شد.



این ساختمان با بهر نگونم
این آرمایشگاه در حقیقت باید
مرکز حساس تمام این تاسیسات عظیم
و می ماند باشد!



با این وجود، گلوله سربازان بر
روی فایق باریدن گرفت و مانند
طراب شدت رنگار هرود آمد.

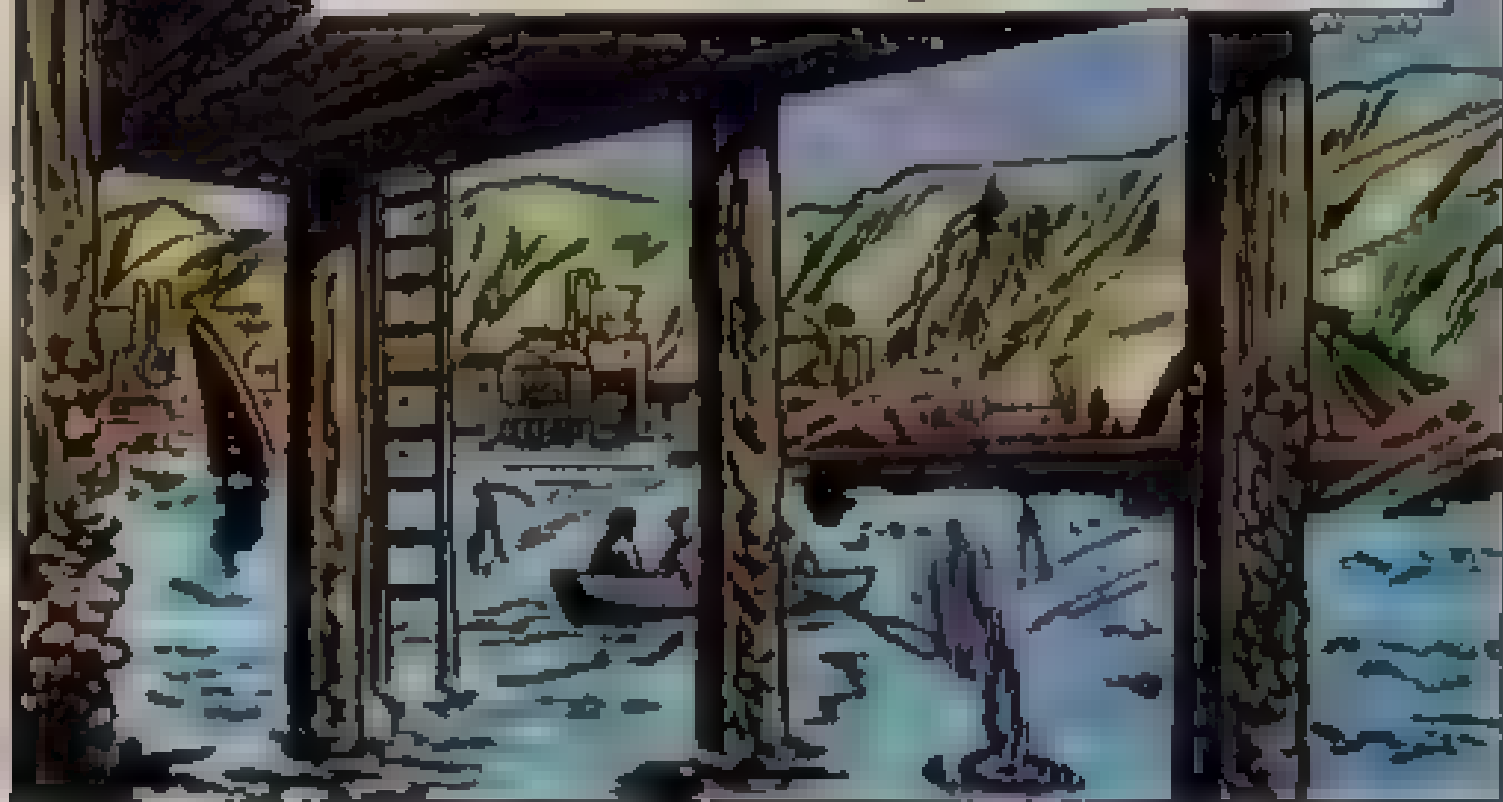


بالاخره او
دارد می آید.

نودپایس کاپیتان،
عمله کن!



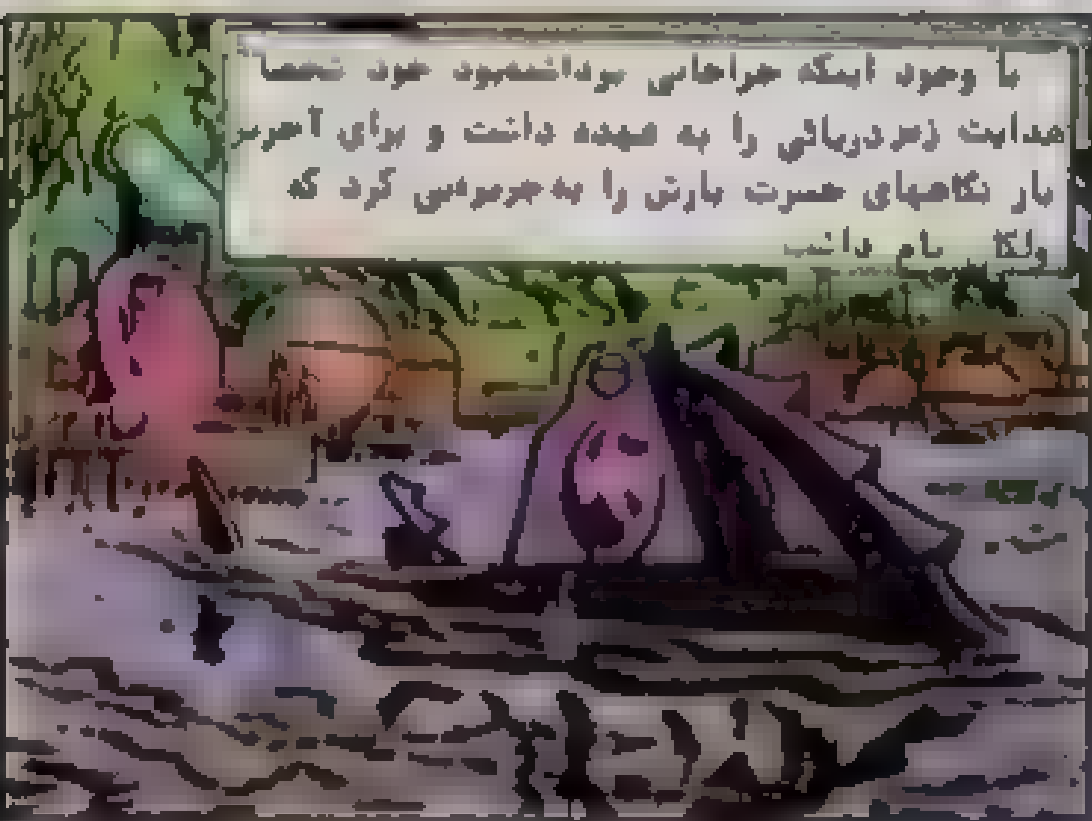
در حالیکه رکناز بندهد کلونهای سربازان بر روی لایق باریدن داشت
و لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت، لایق به طرف "پوسلوس" به حرکت در آمد
اما جوشیه‌نایه به‌تک اینکه بدروسی بنایه‌گیری به‌شدت لایق بسوی هدف



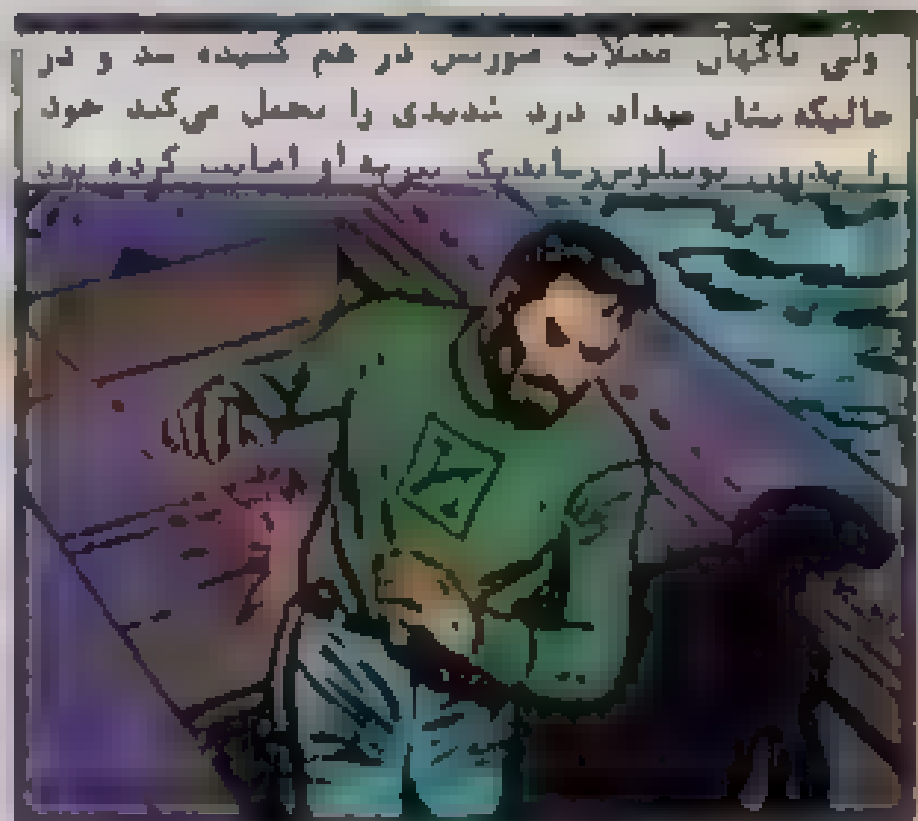
آخرین نفری که خود را به درون
پوسلوس می‌رساند گاهنهان به‌سو
بود



همه و همه در پستهای خود حاضر
باشید، محله کنید، لحظه‌ای نباید از
دست برود !!



با وجود اینکه جراحانی بودند نمود خود تنها
هدایت زبردستی را به‌شده داشت و برای آخرین
بار نگاههای حسرت بارش را به‌چهره‌ش کرد که
ولگا نام داشت



ولی ناگهان مشکلات سورس در هم کشیده شد و در
حالیکه نشان میداد درد شدیدی را تحمل می‌کند خود
را بدرون پوسلوس رساند یک سربه‌از‌آمانت کرده بود

بدیبه‌ها، مگون‌بخت‌ها،
 بشاره‌ها، شما هم در لخطانی
 گناه‌زار می از میان برداشته
 می‌شود به گور سپرده خواهید
 شد.



رهبر دریائی نوسیلوس با لخطانی بعد
 به زیر آبها رفت و از طریق توبلی
 که وجود داشت به آبهای دریائی
 که در آن رفت و آمد میکرد راه
 پیدا میکند.

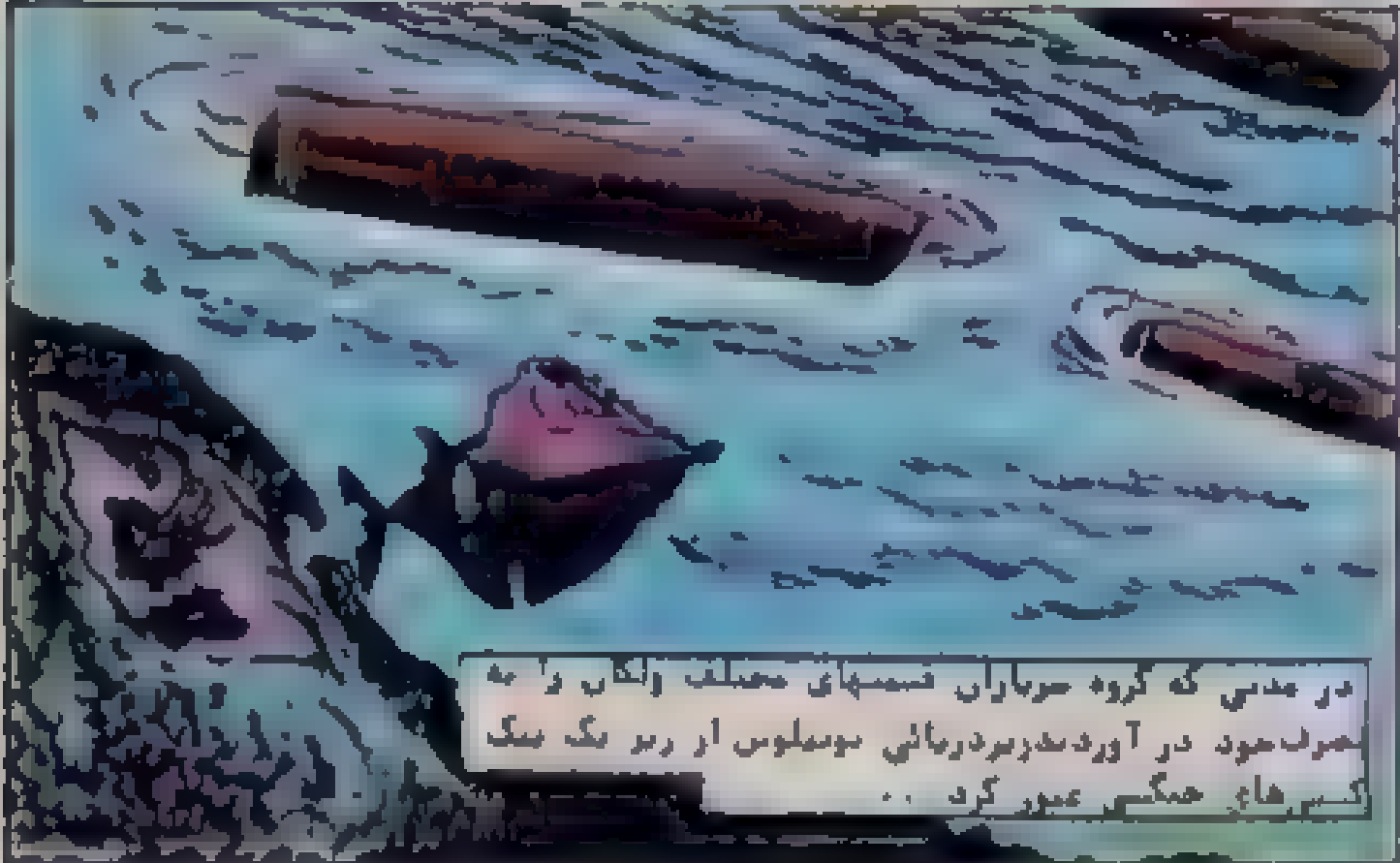


می لارم است که
 جراحات شما را
 باستان کنم

مرا راجب
 بگذار اا



در مدنی که گروه حواریان قسمتهای مختلف وانکان را به
 صورت خود در آوردند در دریائی نوسیلوس از زیر یک سنگ
 کسرها را چنگی عبور کرد.



گاپیس، خواهش می‌کنم
 اجازه دهید جراحات شما را
 باستان کنم ا



حرکت مونورها را کندتر کنید،
 سکان را در منطقه A درجه صوب
 بایرید، و تمام کارکنان رهبر دریائی
 را گود هم آورید اا





استاد کارکنان که جمع شده بودند
مقابل فرمانده و کاپیتان زیردریایی
نویسلوس بی حرکت قرار داشتند.

کاپیتان
اوامریان را
صادر کنید!



رندانیان بدون اینکه بدانند چه می‌گذرد به سالی آورده شدند

پروفسور حریان چیست؟
من هیچ چیز نمی‌دانم...
حتما "انگلی مهبی" افتاده
است؟ اینطور نیست؟



مثل اینکه جدا
نکرده شما...

آقای پروفسور آروناکس و
همراهان باید شما اطلاع
دهم که این آخرین باری
است که نویسلوس به زیر
آب فروخته خواهد شد.



کاپیتان "نمو" درحالی‌که از
درد بخود می‌پیچید و
سورس، کاملاً درهم بود به
سبب چیدن آرامه دندان
در دهان.

من دیگر رنده نخواهم ماند
موقع مرگ قرار بسته است...
نویسلوس هم یا من خواهد
بود.



تا چند دقیقه دیگر، انفجاری بسیار
عظیم و باورنکردنی که شما تاکنون بخود ندیده
است هم "ولگان" را نابود خواهد ساخت و
هم اسرار مطلق و پنهانی مرا...

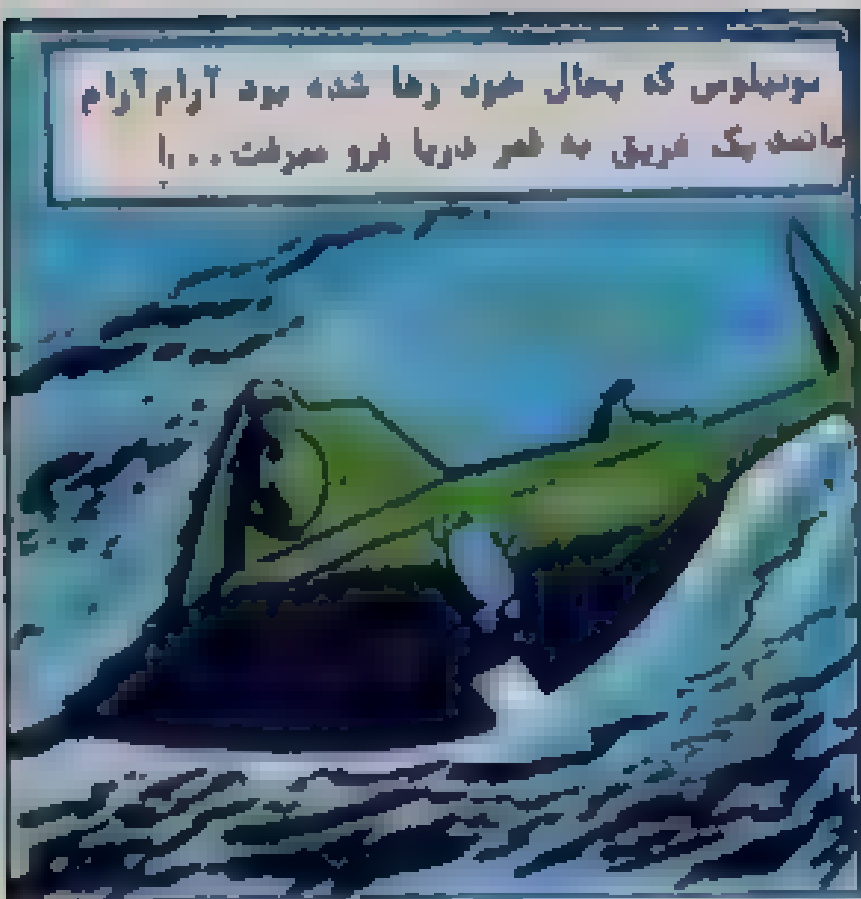


این رندانیان را در کابین
خود حبس کنید و تمام کارکنان
زیر دریایی نیز به پستهای خود
بازگردند

بسیار خوب

من شما التماس می‌کنم
خواهش می‌کنم، شما حق ندارید
ما را در اینجا محکوم کنید.
کاپیتان کمی ببیدینید،
خواهش می‌کنم!!

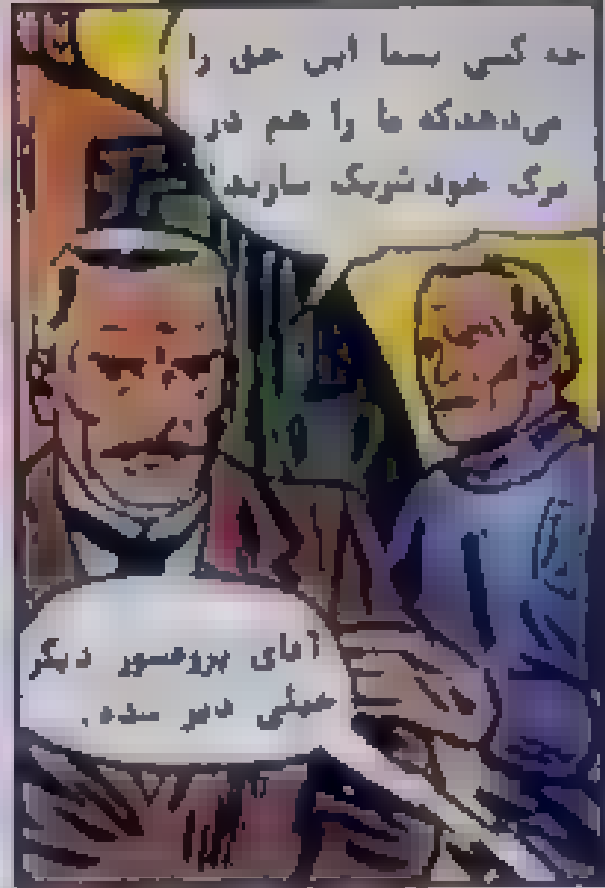
یونیلوس که بحال خود رها شده بود آرام آرام مانند یک غریق به شهر دریا فرو می‌رفت...



نگدار ما از اینجا خارج شویم!



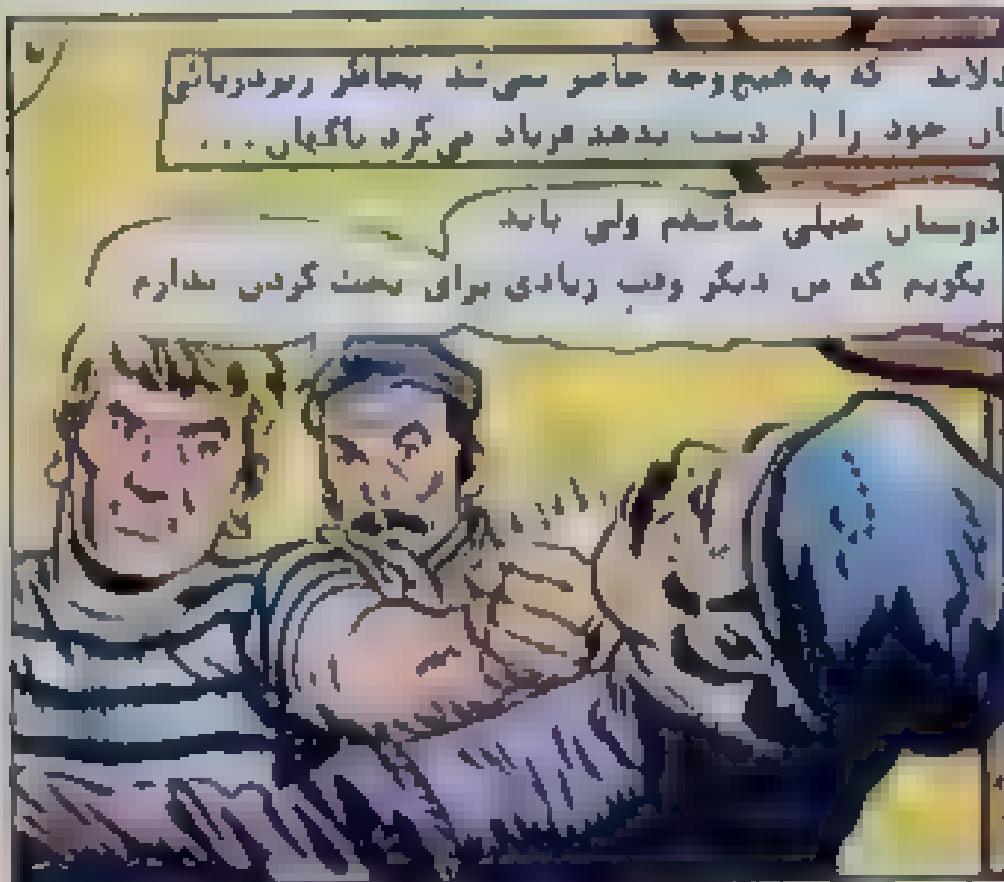
چه کسی شما این حق را می‌دهد که ما را هم در برگ خود شریک سازید!



آقای پروفسور دیگر خیلی دیر شده.

بدلاند که به هیچ وجه حاضر نمی‌شد به خاطر ریزدربانی جان خود را از دست بدهد فریاد می‌کرد ناگهان...

دوستان خیلی شایسته ولی باید بگویم که من دیگر وقت زیادی برای بحث کردن ندارم.



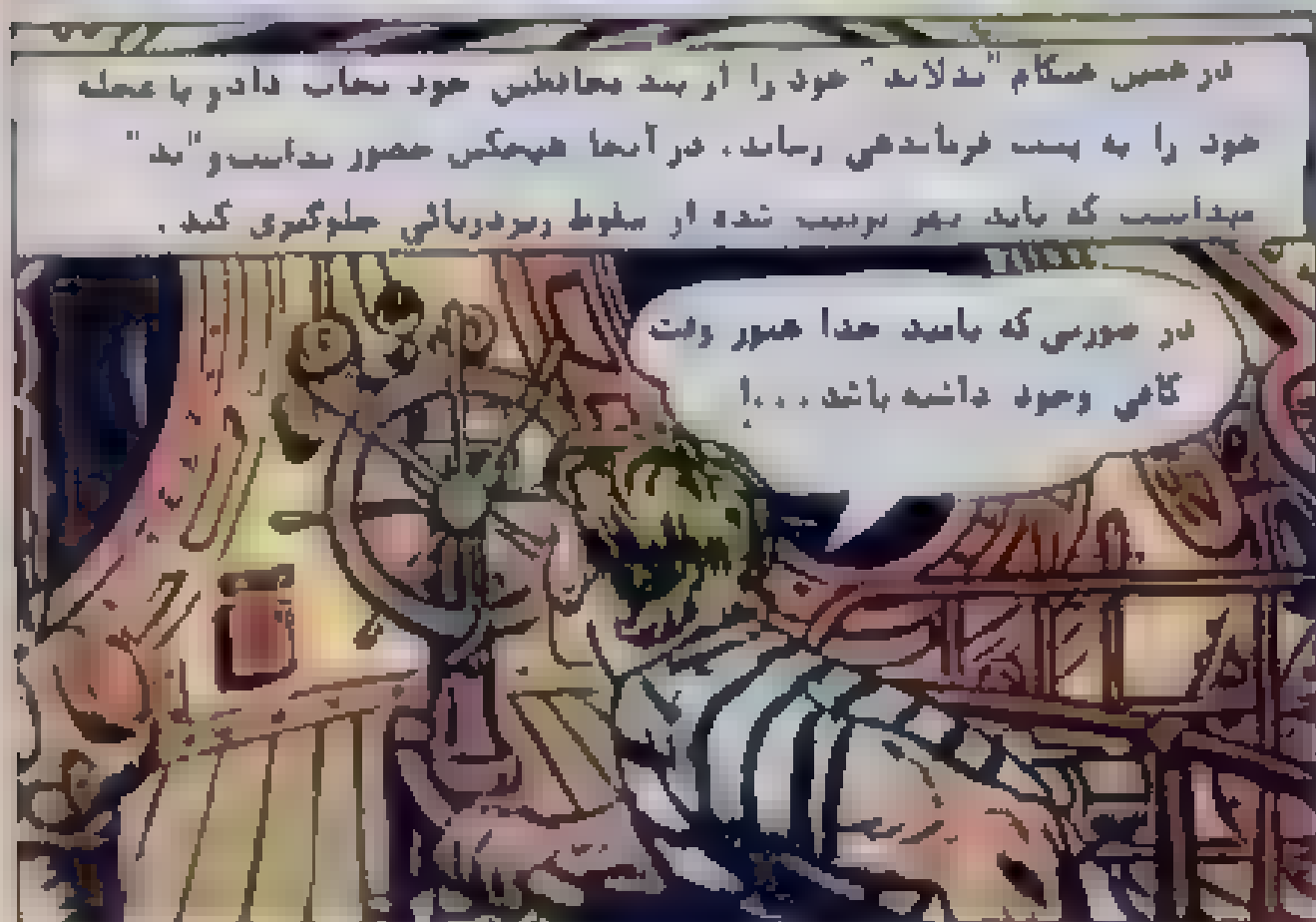
در حالیکه پروفسور و پیست خدمت او را به بند می‌کشیدند بدلاند گستاخان به بیار داین طرف خود بیست به گامپان ادا به عداد

من هرگز از کسی نخواهم که مرا به اینجا بیاورد، من می‌خواهم برآیم این شهر بیرون برویم.



در همین هنگام "بدلاند" خود را از بند محاصرتین خود بحال داد و با عجله خود را به پیست فرماندهی رساند، در آنجا هیچکس حضور نداشت و "بد" به دست که باید بهر نزدیک شده از سقوط ریزدربانی جلوگیری کند.

در صورتی که باید جدا هنوز وقت گاهی وجود داشته باشد...



آه... خوشبختانه پست فرماندهی
و دستگاههای کنترل بکار افتادند و
ما به طرف بالا در حرکت
هستیم!!



"ندلاند" سعی می کرد مانورهای
را که دیده بود کارکنان زیردریائی
انجام میدهند بخاطر بیاورد تا
بتواند بهر قیمتی که شده حرکت
تند و سریع زیردریائی و سقوط
آن به قعر دریا را متوقف سازد



"ندلاند" در حالیکه پست فرماندهی را ترک میکرد با یکی دیگر
از کارکنان کشتی که آخرین نجس و جستجو را انجام میداد برخورد
کرد و...



کوچکترین صدائی بگوش
نمیرسید و همه تصور میکردند
در درون غرق قرار دارند



باتوجه به اینکه زیردریائی نوتیلوسی در این موقع بحال خود
رها شده بود ناگهان با صغریهیی برخورد کرد و سوراخ بزرگی
پوجود آمد و آب بدرون زیردریائی هجوم آورد...



اینجا چکار می کنید شما ؟ من تصور
می کردم که...





قبل از اینکه معاون کاپیتان "نمو" بتواند بخود آید که چه میگذرد "ند" ضربات جانانه‌ای به او وارد آورد

این تو هستی یا من...!



من خیلی متاسفم اما جز این نمیتوانم کار دیگری انجام دهم باید به وظیفه خود عمل کنم!



پروفسور، پروفسور، سعی کنید با پیشخدمت خود آرام باشید... من رسیدم...! !



بالاخره پروفسور آرونکس، پیشخدمت او و ندالاند که خود را آزاد احساس می‌کردند بدون اینکه کوچکترین لحظه‌ای را از دست بدهند سعی به خروج از زیردریایی کردند...

عجله کنید، سوار فایق شوید...!



و باید اذعان کرد که تا چند لحظه دیگر کاپیتان "نمو" همراه با اسوارش ناپدید خواهد شد

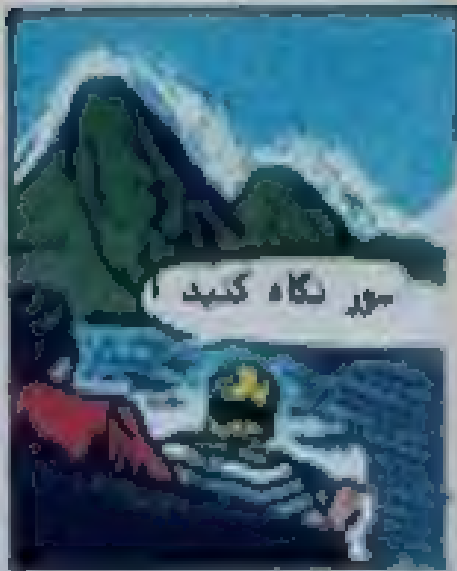


پروفسور اول سوار شوید! زیرا بعداً وقت گاهی برای متأسف شدن خواهید داشت! !



نه بینید چه قدرت عظیم تخریبی وسیله این مرد برای انهدام ولکان تهیه دیده شده است! !

در حالیکه فایق آرام آرام به دور شدن خود
از نوتیلوس ادامه میدهد یک صدای وحشتناک
تمام جود را به ارتعاش و لرزه در می آید.



آه... چه
روشنایی و توری

وای وای چه کورهای،
واقعاً یک کوره عظیم
آتش است!!



در روی میدان و قسمت سطح ولکان ستونی عظیم از دود و آتش و بخار زیانه می کنند و
آرام میرود تا ناپدید گردد. آقای آرونکس و دو نفر همراهان او به اسم "ندلاند"
و بیشخدمت وی تنها بر جای ماندگان این حادثه عظیم و یاور نگردنی هستند که تا چند
الحظه قبل از وقوع حادثه هر آن، زندگی آنان میرفت که یادود و آتش به هوا بالا رود

بالاخره بگروز خواهد رسید که دنیای بشریت
خود به اسرار عجیب و غریب و متحیر العقول
کاپیتان "نمو" دست یابد و از آن بهرسمند
گردد...!

